

# همزیستی مسلمانان با اهل کتاب

آیا اهل کتاب کافر و مشرک هستند؟

تحقیق و تتبع

عبدالله سمندر غوریانی

و

محمد فرید یونس

مارچ 2013 مسیحی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## پیشگفتار

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله سيدنا محمد بن عبدالله و على آله و صحبه و من اتبع هداة و بعد:

سؤال جالب مطرح شد که آیا یهودیان و عیسویان کافر و مشرک هستند یا خیر؟ اصل جواب در قرآن مجید این است که خداوند آنها را اهل کتاب خوانده و برای شان پیامبران فرستاده است. یک عده مسلمانان چنین عقیده دارند که چون عیسویان و یهودیان هر کدام عیسی (ع) و عَزیر(ع) را پسر خداوند میدانند پس مشرک هستند. برای اینکه دامن تعصبات بیجای فکری بر چیده شود و در عین زمان دامن تحقیقات در مسایل مختلف باز شود و مسلمانان نه تنها از تنگنای فکری بیرون شوند بلکه گلیم ستم فکری برداشته شود، ما دو، که نظر ما در مورد یکی است یعنی یهود و نصاری اهل کتاب هستند و نه کافر و مشرک، تصمیم گرفتیم تا موضوع به طور علمی تحقیق شود.

امروز ما ازین قدر دانی می کنیم که آزادی بیان و قلم از اساسات عمده قانون اساسی این کشور است و هرکس میتواند نظر به قانون، اعتقادات خود را بنویسد و به نشر بسپارد. مهمتر از همه اینکه ادیان در انحصار هیچ کس نیست و مسلمانان عبادات خود را آزادانه بجا می کنند. آزادی بیان و قلم و عقیده تنها از اساسات دموکراسی نیست بلکه از اساسات عمده دین مبین اسلام است و اما متأسفانه مسلمانان در کشور های خویش از آن محروم هستند. امید وار هستیم که این تحقیق موفق شود تا اذهان عامه را روشن سازد و راه تحقیق بیشتر را باز کند. آنانیکه مخالف دید و بینش ما هستند، حق مدنی، قانونی و شرعی شان می باشد. تنها در قبال آزادی فکر است که حق نمودار می گردد. پس ما، دو هدف عمده درین تحقیق داریم: اول روشنی انداختن موضوع از یک زاویه و دید و بینش دیگر و دوم، راه تتبع و تحقیق را باز کردن و افکار خود را از حالت دُگما تیک یعنی تعصب مذهبی و یا هر چیز را بدون دلیل و استدلال قبول کردن، رهائی بخشیم.

اسلام چنانچه از نام آن پیداست، دین صلح و صفا برای جوامع بشری است و هدف آن تحکیم صلح، سعادت بشری و عدالت اجتماعی می باشد. مهمتر از همه احترام متقابل بین ملل جهان و ادیان بشر است. متأسفانه امروز تخم نفاق در همه جا پاشیده شده و صلح جهانی را به مخاطره انداخته است. از یک سو حملات علنی و غیر علنی قوه های اجنبی به سرزمین های مسلمانان و از سوی دیگر عدم آگاهی مسلمانان از دین و آئین خود شان و از جانب دیگر تفاسیر نادرست و تدریس در بین مسلمانان باعث شده است مسایل طوری دیده شود که از اهداف عالی اسلام بدور است. امروز مسلمانان همدیگر خود را به کفر یا بی دینی محکوم میکنند و خواه مخواه به کفر بستن یهود و نصاری با تاویل نادرست آیات مبارکه کاری است بس ساده و آسان. وقتیکه به تاریخ افکار اسلامی نظر می افکنیم می بینیم که مسلمانان وهابی توسط دیوبندی به کفر محکوم شده است و دیوبندی توسط وهابی. (رجوع شود به تارنمای (وب سایت) Alisalam.org). اهل تسنن اهل شیعہ را محکوم میکند و اهل شیعہ تسنن را. امروز کلمه کفر و کافر

در جهان اسلام که اساساً یک کلمه فوق العاده حساس است و استعمال آن دقت زیاد به کار دارد، به اندازه بی اهمیت شده است که به مجرد اینکه استدلال یک شخص به ذوق دیگری نباشد وی را محکوم به کفر میکنند با آنکه طرف نماز خوان و مومن باشد. جالب اینجاست که ازین کفر و کفر بازی مسلمانان، قوه های اجنبی و گماشتگان شان به نفع خود بهره برداری میکنند و مسلمانان را زیاد تر به جان هم می اندازند. کشتار شیعه و سنی در عراق و قلع و قمع مردم هزاره توسط طالبان از سال 1996 تا سال 2000 شاهد قول ما است.

اسلام اولین دین است که دامنه تحقیقات علمی را باز کرد و باعث ایجاد نه تنها یک تمدن علمی برای مسلمانان شد بلکه نتایج تاریخی مستقیم و غیر مستقیم آن باعث به وجود آوردن رنسانس در اروپا گردید. و اساساً جنگ بدر در اسلام به خاطر آزادی فکری و بیان به پاخاست. در نتیجه، در قرون وسطی در غرب مردمان اروپائی وبعد تر امریکائی را از ستم فکری نجات داد و ایشان را به تعقل و تدبیر خواند. و اما در حالیکه اروپائیان در آسیا و افریقا استعمار ستمگرانه را به پیش بردند و در امریکا سفید پوستان در مقابل بومیان سرخ پوست ستمکاری نمودند و سیاه پوستان را به بردگی گماشتند و از ایشان غلام و کنیز ساختند.

تحقیق که در دست خواننده عزیز قرار دارد، رابطه مسلمانان را با اهل کتاب روشنی می اندازد و به سه سوال عمده جواب می گوید.

اول - شناخت رسمی اهل کتاب و ادیان ابراهیمی توسط قرآن مجید و پیامبر بزرگوار اسلام (ص).

دوم - ایمان اهل کتاب و تعریف کفر و کار بردی و استعمال انواع کفر و کافر در دین اسلام.

سوم - توضیح و تشریح آیات مبارک که افکار یک عده مسلمانان را در مورد ایمان اهل کتاب به تشویش انداخته است. حتی دانشمندان ما که غمری در راه علم و معرفت سپری کرده اند چنین باور دارند که اهل کتاب کافر است. طور مثال زمانیکه موضوع عدم کفر یهود و نصاری در تلویزیون بالا شد، جناب استاد عبدالعلی نور احراری نویسنده، محقق توانا و مترجم احادیث صحیح البخاری از عربی به فارسی دری زیر عنوان « اطلاق لفظ "کافر" بر غیر مسلمانان »، برای ما چنین نوشت:

" لفظ "کافر" مشتق از "کفر"، به معنای پوشانیدن و پنهان کردن است. به اصطلاح "قرآن" کلمه "کافر" به هر نامسلمانی چه دهری، چه مشرک و چه "اهل کتاب" اطلاق می شود. شخص ناسپاس و کشاورز را نیز "کافر" می نامند. قرآن می فرماید: "یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله" (آل عمران: 70). [یعنی] "ای اهل کتاب: چرا به آیات خداوند کفر می ورزید". طوری که ملاحظه می شود اطلاق کلمه "کفر" به اهل کتاب در این آیت صریح و روشن است و همچنان در سائر آیات. انکار از آن سرپیچی از قرآن است. "کافر" یعنی چه؟ یعنی سزاوار آتش دوزخ. همان گونه که مسلمانان، پیروان سائر ادیان را سزاوار آتش دوزخ می دانند، آنان نیز مسلمانان را "کافر" و سزاوار آتش دوزخ می پندارند، و این یک امر طبیعی است، پس نباید برای دلخوشی یهود و نصاری که رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را قبول ندارند به سفسطه روی آورد و حقیقت قرآنی را کتمان نمود.

برای همین منظور است که ما خواستیم تا موضوع را نه تنها با تفسیر قرآن کریم از نگاه علم لغت شناسی و استفاده احادیث نبوی (ص) بلکه تاریخ اسلام و جامعه شناسی اسلام که نقش بارز در صورت فتوی دارد و منطق کلام را بررسی و مطالعه کنیم. این تحقیق مجمل جواب همچو تبصره ها ، انتقادات و سؤالات نظر به تحقیقات ما است، با اینکه ما اعتراف می‌کنیم که این تحقیق جوابگوی همه سؤالات نیست و ایجاب مطالعات و تحقیقات بیشتر و دامنه دار را می‌کند. مسأله کفر و تکفیر باید در یک کنفرانس ذات البینی اسلامی مورد بررسی قرار گیرد و اجماع علماً درین موضوع رأی دهند. این موضوع باید به کنفرانس سازمان همکاری اسلامی پیشکش شود تا یک تصمیم نهائی گرفته شود.

عبدالله سمندر غوریانی

سابق استاد فقه اسلامی و آمر شعبه فلسفه و اجتماعیات دانشکده دانشگاه کابل

و

محمد فرید یونس

استاد علوم توسعه و انکشاف انسانی و جامعه شناسی

دانشگاه ایالتی کلیفورنیا - ایست بی ، ایالات متحده آمریکا

## ادیان ابراهیمی

ادیان ابراهیمی که ادیان سماوی و ادیان توحیدی هم نامیده میشوند ، به ترتیب ظهور تاریخی سه دین هستند: یهودیت ، عیسویت و اسلام.

معنی لفظی اسلام یعنی تسلیم به رضای خداوند است. باید متذکر شد که کلمه اسلام که در قرآن مجید تذکر رفته ، در عهد پیامبران ماقبل موجود بوده که قرآن مجید بان اشاره می کند. و امروز مسلمانان می گویند که آدم ، نوح، ابراهیم ، موسی و عیسی علیهم السلام که هر کدام تسلیمی به خداوند یکتا را تبلیغ و محمد علیه الصلوه و السلام خاتم النبیین است. آیه سیزدهم سوره مبارکه دُخان این مطلب را تصریح می کند و می گوید : "[اما] چگونه پند گیرند حال آنکه پیامبر آشکار به نزد آنان آمده بود." واضح تر موضوع را بگوئیم که دین اسلام یعنی تسلیمی به ذات پروردگار و قبول کردن توحید بین ادیان سماوی مشترک است.

دلیل اینکه این ادیان را ابراهیمی می گویند این است که جد هر سه ادیان و قدیم ترین پیامبر یکتا پرست حضرت ابراهیم (ع) می باشد. حضرت ابراهیم (ع) پدر توحید است و از همین لحاظ است که ما مسلمانان در نماز نه تنها به حضرت ابراهیم (ع) بلکه آل ابراهیم در کنار حضرت محمد (ص) و آل او درود می فرستیم. زیرا محمد (ص) نظر به نص قرآن خاتم انبیا و پایان دهنده رسالت توحید است.

از نگاه دین شناسی حضرت ابراهیم (ع) مسلمانان را با اهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان عموزاده همدیگر میسازد زیرا اهل کتاب از نسل حضرت اسحق (ع) است و حضرت محمد مصطفی (ص) از نسل اسمعیل (ع) که فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام بودند.

دلیل اینکه این ادیان را سماوی می گویند این است که از جانب خداوند پیامبر و وحی برای ایشان نازل شده است و برای هر سه دین کتاب داده شده است. در سوره غافر آیه پنجاه و سوم می خوانیم " و برآستی به موسی رهنمود بخشیدیم و به بنی اسرائیل کتاب آسمانی به میراث دادیم. " در آیه چهل و ششم سوره مائده می خوانیم " و به دنبال ایشان عیسی بن مریم را که گواهی دهنده بر (حقانیت) تورات بود که پیشاپیش او بود ، و به او انجیل دادیم که در آن رهنمود و نوری است و همخوان با تورات است که پیشاپیش آن (نازل شده است) و راهنما و پند آموز پارسایان است. در سوره کهف آیه یکصد و ششم به پیامبر گرامی اسلام سید المرسلین می گوید " این قرآنی است که آن را بخش بخش فرو فرستاده و چنانکه باید و شاید نازل کردیم تا آن را به آهستگی و درنگ بر مردم بخوانی."

آیات فوق میرساند که قرآن مجید یهودیان و مسیحیان را اهل کتاب می دانسته و به دو فرقه اولی اهل کتاب خوانده است.

دلیل اینکه این ادیان را توحیدی گفته اند این است که هر سه دین معرف توحید و یکتا پرستی است چنانچه در سوره دُخان در بالا تذکار داده شد. همچنان در سوره صافات آیه سوم میخوانیم "و به خوانندگان ذکر (قرآن و کتاب های آسمانی)". همچنان در سوره شوری آیه سیزدهم می خوانیم "در دین شما، هر آنچه به نوح سفارش کرده بود، مقرر داشت، و نیز آنچه به تو وحی کرده ایم ، و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم ، که دین را بر پا دارید، و در آن اختلاف نورزید؛ آنچه مشرکان را به آن میخوانی برایشان دشوار آید". در آیه فوق قرآن کریم اهل کتاب را به وضاحت از مشرکان جدا شمرده است.

## تعریف کفر و شرک

### آیا اهل کتاب کافر هستند؟

مردم امی و غیر عرب به لغات شناسی قرآن مجید دسترس ندارند و کفر در زبان عربی معانی مختلف دارد و به همین لحاظ معنی آیات هم تغییر میکند. درین بخش می پردازیم به معنی کفر که در ترجمه های دری هزار سال پیش "ناسپاسی" به خداوند ترجمه شده است.

کفر: خدا را نشناختن است. یعنی هر کسی که عقیده ندارد که خداوند وجود دارد و هست کننده جهان هستی خداوند است کافر، شمرده میشود. این مردم دسته از ماتریالیستان و دهریان هستند که موجودیت خداوند را مطلق انکار میکنند. این کفر که از نگاه دین شناسی فوق العاده خطرناک است و کفر بالله گفته میشود.

کفر ناسپاس معنی میدهد. یک شخص ناسپاس به خداوند در زبان عربی به خاطر ناسپاسی کافر گفته میشود.

کافر مکافره یعنی کسی که حق کسی را انکار کند. همچنان برای معلومات خواننده گرامی معانی دیگر کفر را تقدیم می کنیم که از قاموس ها گرفته شده است.

كُفْرٌ یعنی نمک ناشناسی و پوشاندن حق. رد کردن. پوشانیدن چیزی مانند کفر اللیل الشیء و علی الشیء یعنی شب آن چیز را با تاریکی خود فرو پوشانید و پنهان ساخت. کفر الجهل علی علم فلان یعنی جهل علم فلانی را پوشانید. الکفر من الجبال یعنی گرده های کوه.

مرد بی ایمان، چنین شخصی اگر در عین بی ایمانی تظاهر به ایمان کند منافق و اگر پس از ایمان اظهار کفر کند، مرتد ، و اگر در الوهیت قایل به شرک باشد. مشرک و اگر معتقد به قدم دهر باشد و حوادث را به دهر نسبت دهد، دهری.

همچنان کفر در زبان عربی یعنی غلافِ شگوفه خرما، شب تاریک ، رود بزرگ ، ابر تیره و تاریک ، تاریکی ، زارع ، کشاورز، زره آنکه جامه خود را بر زره پوشیده باشد ، مرد سرتا پا مسلح ، آنکه در

جائی مقیم و پنهان باشد، سرزمین دوری که امید نرود کسی در آنجا فرود آید یا از آنجا بگذرد، زمین هموار، باران، و گیاه. (قاموس عربی-فارسی لاروس)

می بینیم که کلمه کفر در زبان عربی معانی مختلف دارد و نمی توان یک معنی را به همه آیات مبارک اطلاق کرد. اینکه در قرآن کریم «کفر» به معانی متفاوت آمده است خود دلیل آنست که ما باید قرینه خاص و معینی داشته باشیم که کفر را در همان مورد خاص و به کمک استفاده از یک قرینه معین بتوانیم مقصد اصلی را از اصطلاح کفر توجیه و شناسایی کنیم. علماء علم معانی و اصول فقه الفاظ کُلی را از رهگذر اینکه بر افراد و جزئیات خود مشابه و یا متفاوت است، اطلاق میکنند. این الفاظ کلی را زیر سه عنوان طبقه بندی کرده و ارائه می نمایند:

اول – کُلی متواطی: همان کلی را گویند که بر افراد و جزئیات خود بگونه یکسان و همانند و بدون تفاوت و اختلاف، اطلاق میگردد. به طور مثال لفظ کُلی انسان را در نظر بگیرید که بر تمام افرادی که از دنیا رفته‌اند و یا که تا هنوز به دنیا نیامده‌اند، برابر و مساویانه صدق میکند و درست می آید. انسان، انسان است چه انیشتاین باشد و چه یک فرد عادی. و این کلی متساوی الافراد را از لحاظی متواطی می‌گویند که «تواطوء» مفهوم اتفاق را افاده میکند. و همه به این امر اتفاق نظر داریم که انسان هستیم.

دوم – کُلی تشکیکی: همان است که افراد و جزئیات آن‌ها در عین اینکه با هم در یک خصلت شباهت‌های با هم دارند، در عین زمان همان خصلت، تفاوت‌های با یکدیگر نیز دارند. مثلاً «سفیدی» که ما این لفظ را هم برای «شکر» به کار می‌بریم و هم برای «شیر» و هم به «عاج» (دندان فیل) که سفید است و این همه کُلی مُشگک و هم کُلی تشکیکی یاد میشود. افراد و جزئیات آن در عین همان صفت سفیدی با یک دیگر شباهت دارند زیرا همه سفید اند. و اما در عین اینکه همه سفید اند، در عین زمان با همدیگر اختلاف دارند. سفیدی شکر غیر از سفیدی شیر است و سفیدی شیر غیر از عاج است. نتیجه اینکه همین صفت سفیدی هم سبب شباهت افراد این کُلی میگردد و هم سبب اختلاف افراد آن. از همین لحاظ است که این کُلی در انسان شک و تردید ایجاد میکند.

سوم – کُلی مشترک: این کُلی به دو نوع است. یا اینکه الفاظ آن متفاوت و افراد آن یکی است. مانند الفاظ مترادف که معنی آن واحد است. مانند قصه انگور و عنب در قصه مولینای بلخ که این را مشترک معنوی می‌گویند و یا اینکه لفظ آن یکی است به مانند اطلاق کلمه «عین» که بر چشم و چشمه و جاسوس و به عین در برابر ذهن اطلاق میگردد. این را مشترک لفظی می‌گویند. این بر شمردن چند از نوع کُلی صرفاً بحث لفظی و تنها یک استدلال علم منطق نیست بلکه به مسائل فقهی و اجتهادی عمیقاً وابسته است. طور مثال در بحث کُلی تشکیکی دیده می‌شود که امام احمد راجع به یک موضوع یک رأی داده است و بار دیگری در عین موضوع رأی مخالف داده‌اند. زیرا زمانی به پهلوی شباهت یک فرد از استدلال کُلی تشکیکی توجه کرده و زمانی به وجه اختلاف همان فرد یا افراد از همان نوع دقیق شده و رأی و نظر دیگری را ارائه کرده‌اند. برای ثبوت این موضوع مثال از «مشترک» و نوع «مشترک لفظی» در امر اختلاف میان امام ابوحنیفه و امام شافعی می‌آوریم که در موضوع عدت زن مُطَلِّقه آمده است که (ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ) که مفرد آن (قُرء) است و دو تعبیر کلاً متضاد و متناقض با یک دیگر را میرساند و آن اینکه بر جاری شدن

عادت ماهانه و هم بر پاکی از عادت ماهانه گفته میشود. امام ابوحنیفه آن را بر پاکی و امام شافعی بر عادت ماهانه اطلاق میکنند.

حال بیائیم ملاحظه نمائیم نوع کلی «کفر» از جمله گُلی اول (متواطی) یا گُلی دوم (تشکیکی) و یا سوم (مشترک) است. ما نه می‌توانیم لفظ گُلی (کفر) را از نوع گُلی اول یعنی متواطی بشناسیم چونکه افراد این گُلی همه باهم برابر و یکسان و همانند اند. مثال که ارائه کردیم از انسان بود که انیشتاین و یک فرد عادی و کلمه انسان به هر دو اطلاق میگردد. و این از دید منطق راست و درست در می‌آید. این برعکس گُلی (کفر) است که بر طیف و سیعی از اوضاع مختلف و حالات گوناگون به کار می‌رود و دامنه آن از کفر (نعمت) تا کفر (بالله) گسترده شده است. از همین واسطه گُلی (کفر) از نوع گُلی تشکیکی است و ما در مثال گُلی تشکیکی از خصلت سفیدی صحبت کردیم و دیدیم که همه این‌ها در خصوصیت (سفیدی) با یکدیگر همانند و همگون اند و همزمان در همین خصلت (سفیدی) به یکدیگر نا همانند، نا همگون و نا برابر اند. و وجه اشتراک شان عین همان وجه امتیاز ایشان است و شخص نه می‌تواند در قسمت همانندی و یا نا همانندی افراد داخل در آن نظر بدهد و یا تصمیم بگیرد. مزید بر آن لفظ گُلی (کفر) در پاره‌ای از موارد با گُلی نوع سوم نیز شباهت میرساند که همان گُلی (مشترک) لفظی است. بدین ترتیب که بطور مثال اصطلاح (کافر) هم بر یک شخص خدا شناس اطلاق میگردد و هم بر یک شخص دهقان و زراعت پیشه نیز گفته میشود. نکته مهمی که بایستی توجه عمیق خود را به آن معطوف سازیم این است که ما ضمن بحث از گُلی دوم و یا (تشکیکی) در ارتباط به نحوه اجتهاد امام احمد، از پیوند میان دو مقوله منطقی و شرعی اشارت گذرانی داشتیم و هم از اختلاف میان امام ابوحنیفه و امام شافعی در نحوه استفاده از گُلی مشترک لفظی (ثلاثه فروع) سخنی به میان آوردیم که تفصیل آن در کتاب‌های فقه و اصول فقه آمده است. بنابراین، در مبحث کنونی (کفر) وظیفه خود میدانیم که از همین اسلوب کار استفاده کنیم زیرا توضیح هر مطلبی و مفهومی چه شرعی باشد و یا عرفی و چه سیاسی و اخلاقی و اجتماعی، همه و همه در گرو افاده و استفاده از الفاظ است. و این را همه باید بدانیم که فن بحث از الفاظ و نحوه رابطه الفاظ با معانی آن‌ها، وظیفه علم و فن خاصی است که از آن به علم منطق تعبیر می‌نمایند.

### انواع کفر:

دانشمندان علوم اسلامی کفر را به پنج دسته تقسیم بندی کرده‌اند که این دسته بندی در متون که از امام ابوحنیفه و یا دیگر امامان به ما رسیده است دیده نه می‌شود. همچنان این دسته بندی را در علم حدیث که مرجع دوم شریعت اسلام است هم نه می‌توان یافت. برای آگاهی خواننده و تکمیل تحقیق درج این رساله کرده ایم:

اول کفر التوحید: رد کردن وحدانیت خداوند. در سوره بقره آیه ششم می‌خوانیم که برای کافران یکسان است چه هشدار شان بدهی چه هشدار شان ندهی، ایمان نمی‌آورند. از آنجائیکه ادیان توحیدی سماوی به خداوند ایمان دارند پس نمی‌توان ایشان را کافر گفت.

دوم کفر النعمه: آنائیکه به خداوند و مردم شاکر نیستند. در سوره بقره آیه 152 می‌خوانیم که پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس بگذارید و با من ناسپاسی نکنید. همچنان در سوره فرعون خطاب به



حضرت موسی (ع) می گوید " و کاری را که کرده بودی و تو از کافر [نعمت] انی " و " گفت آن کار را در هنگامی کردم که از سرگشتگان بودم " (سوره شعراء آیات 19 و 20). اهل کتاب مردم شاکر در بین خود دارند و حتی در ایالات متحده یک روز تعطیل به نام روز شکران دارند که در پنجشنبه آخر ماه نوامبر تجلیل میکنند. قابل تذکر است که این روز شکران در قرن نهم صبحه دینی داشت و اکنون جزء یک رسم و رواج فرهنگی و ملی امریکائی شده است.

سوم کفر التبرئه: آن است که شخص خود را از ملامتی خلاص می کند. درین مورد قرآن پاک در سوره ممتحنه آیه چهارم می خوانیم که " برای شما در ابراهیم و همراهان او سرمشقی نیکوست، آنگاه که به قومشان گفتند ما از شما و آنچه به جای خداوند می پرستید ، بری و برکناریم ". یهودیان و عیسویان ازین کفر تبرئه شده اند زیرا از ادیان ابراهیمی هستند.

چهارم کفر الجُهود: انکار کردن : در سوره بقره آیه 89 می خوانیم که " و آنگاه که کتابی از سوی خداوند برای آنان آمد که همخوان با کتابشان بود ، با آنکه پیش از آن در برابر کافران [از فرا رسیدن اسلام و قرآن] یاری می جستند [از پیش] می شناختند به نزد شان آمد، آن را انکار کردند ، و لعنت الهی بر کافران باد. " درین جا مقصد از کفر و ناسپاسی است که یهودیان با اینکه منتظر آمدن پیامبر جدید بودند و پیامبر نو از بنی اسرائیل نبود ناسپاسی کردند. اما خداوند را انکار نکرده بودند.

پنجم کفر التغطیه: پنهان کردن و دفن کردن چیزی مانند پنهان کردن و پوشانیدن تخم در زمین. درین مورد قرآن می گوید " همانند بارانی که کشاورزان را گیاه آن خوش آید ". درین نوع کفر هم مردم به خداوند و انکار او را انکار نمی کنند اما واقعیت های زندگی را می پوشانند و دفن می کنند و حتی آشکارا مرتکب گناه میشوند با اینکه میدانند که عمل شان مغایر دساتیر اسلام و طریق محمد (ص) می باشد. مثلا مردم سوگند ناحق ادا می کنند و یا عملا دروغ می گویند.

از مطالب بالا چنین فهمیدیم که لغت کفر در زبان عربی به معانی مختلف تعبیر میشود و زمان ، مکان ، و روح تاریخی نقش بارز در تفسیر و تاویل آیات دارد. طور مثال وقتیکه حضرت رسول اکرم (ص) مردم را هشدار داد که بعد از رحلتش یک عده به کفر می گرایند به این معنی نبوده که کافر بالله میشوند بلکه ناسپاس میشوند و ارکان دین را حرمت نمی گزارند.

### تعریف شرک:

شرک که در زبان اروپائی polytheism یاد میشود آن است که یک شخص در یک زمان خدایان متعدد را پرستش کند مانند یونا نیان قدیم و روم قدیم که برای هر مسئله زندگی یک رب النوع داشتند مانند رب النوع آفتاب و رب النوع عشق ، رب النوع آتش و غیره. در هیچ جای قرآن مجید دیده نمی شود که به اهل کتاب مشرک خطاب شده باشد. دانشمندان اسلامی شرک را heresy هم ترجمه کرده اند. (سرققت بزرگ اثر دکتور خالد ابو الفضل به زبان انگلیسی صفحه 54، 2005)

سوال مطرح شده بود که آیا شخصی میتواند کافر باشد و در عین زمان اهل کتاب خطاب شود.

جواب این سوال را از ترجمه متن انگلیسی خدمت خواننده گرامی تقدیم میکنیم. دانشمندان چنین ارائه کرده اند:

یک شخص کافر میشود وقتی که او حق را انکار کند در حالی که واقعیت امر را میداند. از آنجائیکه از نگاه انسانی برای یک شخص ناممکن است تا مشخص سازد که آیا یک شخص حق را انکار کرده یا خیر بنابراین بر اساس معلومات که توسط رب العزت داده شده یک شخص کفر گفته نمیشود. در زمان انبیاء علیهم السلام خداوند اراده کرد که این معلومات را به رسولان خود از طریق وحی نازل کند. به هر حال بعد از رحلت رسول آخرین (ص) آن مردم که دانسته و فهمیده حق را انکار کردند نمی توان آنها را محکوم کرد از آنجائیکه وضع حقوقی وحی ختم و تکمیل گردیده است. هرگز یک واعظ مسلمان نمی تواند حق را بیان کند چنانچه پیامبر (ص) بیان میداشت و یا واعظ نمی تواند یقین داشته باشد که کدام شخص در میان مقتدی هایش گنهکار است که دانسته و فهمیده حق را انکار کرده باشد. بعد از رحلت حضرت رسول (ص)، تنها در روز قیامت است که فهمیده میشود که یک شخص کافر است یا خیر. از این تشریحات چنین بر می آید که یهودیان و نصرانیان و پیروان مذاهب دیگر در زمان بعد از رحلت اهل کتاب شناخته می شوند و نام درست به ایشان غیر مسلمانان است. و باید به یاد آورد و قسمیکه در بالا اشاره کردیم که اینها از پیروان ادیان توحیدی هستند. اینها هرگز اعتراف به شرک نکرده اند گرچه در آن دخیل هستند. یک شخص وقتی مشرک میشود که علناً به شرک خود اعتراف کند گرچه که شاید او به نوعی از انواع شرک را در زندگی روزمره تمرین کند. دلیل این است که یک شخص امکان دارد یک کار غلط را انجام دهد بدون اینکه بداند که غلط کرده است. عیسویان هرگز اعتراف به شرک نکرده اند و تثلیث برای شان مطابق به توحید است که ایشان آنرا وحدت گرائی یاد میکنند نه اینکه سه خدا را پرستش کنند و یا خداوند پسر دارد. درین باره در صفحات بعد آیات مبارکه قرآنی را خواهیم آورد. مشکل مسلمانان این است که ادیان و عقاید دیگران را از دید و بینش خود مورد ارزیابی قرار میدهند نه از دید و بینش خود ادیان و نص قرآن. این موقف فکری را در جامعه شناسی، نسبی گرائی فرهنگی یاد میکنند. مسئله اهل کتاب به این می ماند یک مسلمان بر مزار یک ولی بزرگوار مسلمان می رود و از ولی متوفی میخواهد تا آرزویش را برآورده سازد که البته از نگاه توحید این کار نادرست و گناه است. ما نمی توانیم که آن مسلمان را مشرک گوئیم، ما فقط میتوانیم برایش بگوئیم که کاری که میکند مخالف اساس توحید و یگانه پرستی است. موازیاً به اهل کتاب می توانیم بگوئیم عقیده ای که در باره تثلیث دارند موافق به اساس توحید نیست.

### آیا اهل کتاب مشرک اند؟

به استناد قرآن کریم اهل کتاب را نه می توان مشرک گفت. در آیه هفدهم سوره حج می خوانیم:

ترجمه: ”همانا خداوند در میان مؤمنان و یهودیان و صابأین و مسیحیان و مجوس و مشرکان در روز قیامت داوری خواهد کرد.“ اینجا می بینیم که قاضی همه مردم رب العزت (ج) است و ما حق قضاوت را نداریم. همچنان در همین آیه مشرکین جداگانه یاد شده اند. در سوره توبه آیه بیست و هشتم خداوند مشرکان را ”پلید“ گفته است و اما در هیچ موضوع قرآن مجید دیده نه می شود که اهل کتاب را پلید گفته

باشد. می‌رسیم به تفصیل آیه‌های سی ام و سی و یکم سوره توبه که یک عده زیاد آنرا به اشتباه دانسته اند و از همین لحاظ است که اهل کتاب را مشرک می‌گویند. ترجمه آیه چنین است:

آیه سی ام سوره توبه:

یهودیان می‌گویند عزیز پسر خداست و مسیحیان می‌گویند مسیح پسر خداست، این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به سخن کافران پیشین تشبیه می‌جویند، خداوند بکشد شان چگونه بیراهه می‌روند.

آیه سی و یکم سوره توبه:

اینان احبار و راهبان‌شان و مسیح بن مریم را به جای خداوند به خدایی گرفته اند، حال آنکه فرمانی جز این به آنان داده نشده است که خدای یگانه را بپرستند [همان خداوندی] که خدایی جز او نیست، [و] منزّه است از شریکی که برای او قائل می‌شوند.

اول در دو آیه فوق اهل کتاب به اسم و عنوان (مشرک) یاد نشده‌اند، بلکه عمل و فعل که انجام می‌دهند (یُشْرکون) = (صیغه فعل مضارع) مشرک گفته می‌شوند و تأکید روی شرک در اسم و عنوان (مشرک) به تناسب فعل (یُشْرکون) بیشتر است چونکه در اصل دین و کتاب شان شرک وجود ندارد.

دوم اگر گفته آید که اهل کتاب در سوره بقره به اسم و عنوان (مشرکات) و (مشرکین) یاد شده‌اند و نه از طریق فعل و عمل که انجام می‌دهند، در پاسخ چنین جواب می‌دهیم که وقتی کلمه مشرک به تنهایی و به طور جداگانه ذکر می‌گردد و در کنار آن کلمه اهل کتاب نه می‌آید، مشرک اصلی و اهل کتاب هر دو را احتوا میکند و در بر می‌گیرد و اما وقتی که هر دو اصطلاح در کنار هم می‌آیند، اصطلاح (مشرک) عام و اصطلاح اهل کتاب خاص است. در سوره بقره (مشرکین) به صورت عام و در سوره مائده بگونه خاص آمده است و از نگاه فقهی خاص از نظر (حکم) مقدم شمرده میشود.

سوم سوره مائده به ترتیب نزول بر سوره بقره که مکی است متاخر است که مدنی است. متاخر، مقدم را منسوخ می‌سازد و از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرموده است ”سوره مائده آخرین سوره از قرآن است که نازل شده، حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید.“

ملاحظه را که ما بر نظر ابن تیمیه در فقره دوم ازین بحث داریم اینستکه اگر ما لفظ مشرک را بگونه مطلق بکار می‌بریم، قاعدتاً مطلق به فرد کامل خود اطلاق می‌گردد و فرد کامل (مشرک) همان مشرک اصلی است و نه اهل کتاب. (بر گرفته از فتاوی شیخ ابن تیمیه مجلد 33، صفحات 178 الی 180)

### مسأله پسر خدا:

در کتاب «تبادل افکار میان اسلام و عیسویت» به زبان انگلیسی که از طرف یک مؤسسه اسلامی که از طریق عربستان سعودی در آمریکا تمویل میشد و فعلاً آن مؤسسه مسدود شده است می‌خوانیم که در آیات 8 و 9 فصل متی باب پنجم انجیل آمده است که «خوشا به حال پاک دلان زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

خوشا بحال صلح کنندگان زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد». تفسیر این آیت نزد عیسویان چنین است که هر کسی که برای صلح کار کند، پسر خدا است. این پسر گفتن نظر به حکم انجیل شکل مجازی را دارد نه واقعی. یعنی نزد عیسویان پسر خدا این معنی را نه میدهد که خدا یک پسر واقعی دارد و یا خداوند پسر زائیده باشد. همچنان در یک تفسیر دیگر انجیل پسر خدا بنده خداوند معنی میدهد. یعنی کسی که اطاعت پروردگار را کند. درین حالت است که خداوند رحمت خویش را بر او نازل میکند. عین مطلب در قرآن مجید آمده است که خداوند بالای کسانی رحم می‌کند که اطاعت آن ذات اقدس الهی را کنند. در ادوار گذشته قبل از میلاد امپراطوران برای اینکه وفا داری رعیت خود را جذب کنند، خود را مانند اسکندر کبیر پسران خدا می‌گفتند چنانچه در افغانستان پادشاهان را سایه خدا می‌گفتند در حالیکه همه میدانیم که خداوند نه پسر دارد و نه سایه. قرآن مجید در سوره نساء آیه 159 می‌فرماید ” و هیچ‌کس از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او (عیسی) ایمان آورد، و روز قیامت او (عیسی) برایشان گواه است. “ درین جا تکرار ترجمه آیه سی ام سوره توبه را برای تفسیر و روشن شدن موضوع تذکر می‌دهیم:

” یهودیان می‌گویند عُزیر پسر خداست و مسیحیان می‌گویند مسیح پسر خداست، این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به سخن کافران پیشین تشبیه می‌جویند، خداوند بکشد شان چگونه بیراهه می‌روند“

درین قرائت (عُزیر ابن الله) به صورت مبتدأ (عُزیر) و خبر (ابن الله) آمده است و همینطور است (المسیح ابن الله) که در مصحف مبارک دیده میشود. مگر در قرائت دیگر در هر دو موضع، عُزیر (ابن الله) و (المسیح ابن الله) به صورت ترکیب صفت و موصوف آمده و موقعیت مبتدأ را به خود گرفته است و خبر آن حذف و مقدم شد. و آنرا بدین نحوه می‌خوانیم که ( و قالت الیهود عُزیر ابن الله معبودنا و قالت النصارى المسیح ابن مریم معبودنا). یعنی یهود گفتند عُزیر پسر خدا معبود ما است و نصاری گفتند عیسی پسر خدا معبود ما است. پاسخ در هر دو قرائت این است که ( این قول ایشان است بدهان ایشان). درین بحث از قاعده که از امام بلاغت شیخ عبدالقاهر جرجانی برای ما رسیده است می‌خوانیم اینک:

الا و صاف قبل العلم بها أخبارُ

الا أخبارُ بعد العلم بها اوصافُ

بدین تعبیر که عبارات توصیفی پیشتر از آنکه به آن علم پیدا کنیم، اخبار است و اخبار بعد ازینکه به آن علم پیدا می‌کنیم، اوصاف اند. طور مثال می‌گوئیم احمد دانا است. ما درین کلام خود از دانائی احمد خبر می‌دهیم که (احمد) را مبتدأ می‌گیریم و دانائی را (خبر) می‌گیریم که دانائی را بواسطه حرف (است) به احمد پیوند می‌دهیم. در قرائت اولی مصحف شریف، (عُزیر) مبتدأ و (ابن الله) خبر آن است. اساساً هر گونه ثبوت و یا اثبات مربوط بیک افاده خبری در رابطه میان مبتدأ و خبر با نوعی از علم و آگاهی باید همراه بوده باشد. در غیر آن (سخنی است که به زبان می‌آوریم). مسأله (عُزیر ابن الله) که از نسبت (پسر خدا بودن با عُزیر) آگاهی نداریم همان تعبیر قرآنی را بکار می‌بریم که (ذلک قولهم بافواهم). تنها پس از علم و آگاهی و با قید شرطی است که میتوانیم رابطه (احمد دانا است) و (عُزیر ابن الله) است را از حالتی یک جمله خبری به صورت یک تعبیر توصیفی در آوریم و بگوئیم (احمد دانا) و (عُزیر ابن الله) که (احمد)

موصوف و (دانا) صفت است. (عزیر) موصوف و (ابن الله) صفت است و بنا بر همان اصل که گفتیم (الاخبار بعد العلم بها اوصاف). و درین حالت صفت و موصوف هر دو با هم موقعیت (مبتداً) را بخود میگیرند و (خبر) آن چنین مقدر میگردد و گفته می‌شود که (احمد دانا دوست من است) و یا (عزیر ابن الله معبود ما است) و یا (مسیح ابن الله معبود ما است).

در همین قرائت دوم که عزیر ابن الله و مسیح ابن الله را به صورت صفت و موصوف بگیریم و هر دو را با هم (مبتداً) انتخاب نمائیم و اصطلاح (معبودنا) را که اعتقاد مسیحیان و یهودیان است (خبر) به حساب بیاوریم، پس می‌توانیم (قَوْل) را در تعبیر قرآنی (ذلک قولهم بافواهم) از نظر زمخشری به مفهوم و (مذهب) و (باور) بگیریم، به همان نکته می‌رسیم که چنانچه می‌گوئیم قول ابوحنیفه و مذهب ابوحنیفه. توجیه مختصری از قرائت دوم، ابن الله گفتن معادل با معبود گفتن است. پاسخ قرآن در برابر این باور این است که: "قُلْ ان كان للرحمن ولدٌ فانا اولُ العبدین" (آیه 81 سوره زخرف) یعنی "بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی بود، من خود از نخستین پرستنده بودم." کسانی که به تعلیمات ابتدائی منطق آشنائی دارند، میدانند که در یک قضیه شرطیه بخش اول آن (پیش فرض) که آنرا (مقدم) می‌گویند، اگر موجود نباشد، بخش دوم آنرا که (تالی) می‌نامند خود بخود منفی میگردد. بنابراین، باور به اینکه عزیر و یا مسیح ابن الله هرچند که با واقع مطابق نیست مگر با اعتقادشان مطابق است.

نوع عبادت: دیدیم که پسر خدا گفتن به مفهوم موضوع عبادت را تعیین کردن است. پس بایستی نحوه عبادت را تکرار احسن از سوره توبه آیه 31 که در گذشته ذکر کردیم دوباره تذکر دهیم که در قرآن میخوانیم "اینان اخبار و راهبانان را و مسیح بن مریم را به جای خداوند به خدائی گرفته اند، حال آنکه فرمانی جز این به آنان داده نشده است که خدای یگانه را بپرستند [همان خداوندی] که خدای جز او نیست، [و] منزّه است از شریکی که برای او قائل می‌شوند."

درین بحث لازم می‌افتد تا پاسخ حضرت عیسی (ع) را به خداوند در باب شرک درج این تحقیق کنیم در سوره مائده آیه‌های 116 الی 118 چنین می‌خوانیم:

ترجمه - "و آنگاه خداوند گوید ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت پاکا که توئی مرا نرسد که چیزی را که حد من و حق من نیست گفته باشم؛ اگر گفته بودم بیشک می‌دانستی که آنچه در ذات من است می‌دانی و من آنچه در ذات تو است نمی‌دانم؛ توئی که دانای راز های نهانی (116)

به آنان چیزی جز آنچه به من فرمان داده‌ای نگفته ام. [گفته ام] که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست بپرستید، و مادام که در میان آنان بودم و چون روح مرا گرفتی تو خود [ناظر و] نگهبان آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدهی (117).

اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر از آنان در گذری تویی که پیروزمند فرزانه ای (118).

با استفاده از علم کلام از نحوه پرسش و پاسخ در مطابقت با خصوصیت زبان از نگاه علم زبانشناسی موضوع را بررسی می‌کنیم. در آیه فوق پرسش با «أَأَنْتَ قُلْتَّ» با دو همزه شروع می‌گردد. خوب توجه کنید که از نگاه زبان‌شناسی همزه اول برای استفهام است. همزه دوم جزء ساختار ضمیر (أَنْتَ) یعنی ضمیر مخاطب و یا شخص دوم است. اگر ما سر آغاز این جمله سوالیه را با همزه دوم بخوانیم و بگوئیم که (أَنْتَ قُلْتَّ)، نظریه اسلوب بیان عرب چنین معنی می‌شود که (مگر تو گفته ای؟). مگر وقتی که جمله با همزه (استفهام) آغاز میگردد که در متن عربی همینطور است و (أَأَنْتَ قُلْتَّ) آمده است، اصل سؤال قطعاً راجع به وقوع و یا عدم وقوع این (گفته) نیست، بلکه پرسش متوجه قائل این قول و یا گوینده این کلام است. به همین علت از حضرت عیسی (ع) معلومات خواسته شده که (آیا تو گفته ای که ....). این سؤال برای اتمام حجت است و حضرت عیسی (ع) به طور (مشروط) و به صورت یک قضیه شرطیه (اگر... پس) که انگلیسی آن می‌شود (If...then) پاسخ میدهد. با استفاده از این تعبیر (أَأَنْتَ قُلْتَّ) میتوانیم نتیجه بگیریم که (تثلیث) شرک صورت گرفته است (مزید بر شورای نیقیه) و اینکه حضرت عیسی (ع) می‌گوید که (اگر آنان را عذاب کنی... و اگر از آنان درگذری)، می‌بینیم که خداوند متعال برین سخن عیسی (ع) هم صحنه می‌گزارد. چنانچه در پایان سوره مائده آیه 119 میخوانیم "خداوند فرمود امروز روزی است که راستگویان را راستی و درستیشان سود میرساند" و مطلب اخیر که گفته آمد با دیگر آیات قرآنی سازگار نه می‌آید. وقتی که آیه‌های 48 و 116 سوره نسا را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که در ظاهر امر و حد اقل به علم و نظر ما متناقض می‌آید. در آیه توجه کنید:

"[بدانید که] خداوند این [گناه] را که برایش شریک قائل شوند، نمی‌بخشد، و هر گناهی که فرو تر از آن است، برای کسی که بخواهد می‌بخشد، و هرکس که به خدا شرک ورزد، در حقیقت گناه عظیمی را بر ساخته است(48)."

و همچنان عین مطلب در آیه 116 آمده است که: "خداوند این [گناه] را که برایش شریک قائل شوند نمی‌بخشد، [هر گناهی] فرو تر از این را برای هرکس که بخواهد می‌بخشد."

با توجه به آیات مبارکه فوق در می‌یابیم که تناقض در ذهن و طرز تفکر و بر اساس علم و جهل خود ما است. در علم خداوند تضاد و تناقض وجود ندارد. خداوند در موضوع مورد بحث نمی‌گوید که اهل کتاب شرک آورده اند، من آنان را نه می‌بخشم و باز در جای دیگر می‌گوید که به غیر از شرک گناه کسی را که بخواهم می‌بخشم. اطلاق شرک و کفر و عذاب و یا مغفرت حق خداوند است و ما اساساً هیچ‌کاره ایم. درست همان داستان صحبت بین آنیشتاین و هایزنبرگ که تبادل افکار جالبی است نقل قول می‌کنیم که آنیشتاین به هایزنبرگ گفته بود خداوند نرد بازی نمی‌کند. هایزنبرگ در پاسخ جواب داده بود که بلی، ولی ما حق نداریم که برای خداوند تکلیف تعیین کنیم.

موضوع دیگر همانا ادابتیزم (اعتقاد به اینکه عیسی (ع) پسر خوانده خداست نه فرزند او) است. این مطلب را در کتاب Misquoting Jesus اثر Bart. D. Ehrman صفحه 155 که در سال 2005 به نشر رسیده می‌خوانیم که فرقه از مسیحیان نخستین بودند که در قرن دوم و سوم مسیحی میزیسته اند و باین باور آمده بودند که مسیح (ع) صبغة ألوهیت ندارد و پسر برگزیده خداوند است. آئین شان ترکیبی از دین

یهودی-مسیحی بوده است. این گروه را به نام آدپتیونیست Adpotionists یاد میکردند. و اما قرآن کریم این پندار یهودی-مسیحی را نه می‌پذیرد و در آیه 116 سوره بقره میخوانیم که ترجمه «و گفتند خداوند فرزندی بر گزیده است؛ او منزّه است؛ بلکه هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و همه سر براه او هستند».

## توحید در تاریخ یکتا پرستی

بحث توحید در تاریخ دین برای اینکه ما به منزل مقصود برسیم، درین تحقیق جای خاص دارد زیرا خداوند (ج) اقوام دیگر را هم به توحید دعوت کرده است و از نگاه دین شناسی توحیدی شرط اول خداشناسی در اساس همانا شناخت توحید است. در سوره اعراف آیه شماره شصت و پنج می خوانیم:

ترجمه: «و به سوی قوم عاد برادر شان هود را [فرستادیم]، گفت ای قوم من خداوند را که خدایی جز او ندارید بپرستید، آیا پرهیزگار نمی‌شوید». همچنان در همین سوره در آیه هفتاد و سه می خوانیم:

ترجمه: «و سوی قوم ثمود برادر شان صالح را [فرستادیم] [که به آنان] گفت ای قوم من، خداوند را که خدایی جز او ندارید، بپرستید» و باز در همین سوره اعراف آیه هشتاد و پنج به قوم مدین گوشزد شده است که قرآن می گوید: «و به سوی (قوم) مدین برادر شان شعیب را (فرستادیم) که گفت ای قوم من خداوند را که خدایی جز او ندارید بپرستید»

از متن قرآن مجید به وضاحت معلوم می‌شود که اقوام دیگر قبل از ظهور اسلام به توحید یعنی یگانه پرستی دعوت شده‌اند و رسالت پیامبران اول دعوت مردم به توحید بوده است.

### رابطه مسلمانان با اهل کتاب:

پیشوای اسلام اولین شخصیت است که در مسئله وحی با یک نصرانی به تماس میشود و راز وحی را به او بازگو میکند. زمانیکه اولین وحی نازل میشود بعد از اینکه به خدیجه کبرا همسرش مطلب را شریک شد بعداً به مشوره بی بی خدیجه کبرا حضرت رسول (ص) موضوع وحی را با ورقه بن نوفل که یک نصرانی بود شریک شد و او بود که هجرت محمد (ص) را برایش پیشگویی نمود و گفت " هیچ کس بر رسالت مبعوث نشد مگر اینکه قومش بدشمنی او کمر بستند ، اگر من در آن روز زنده باشم تو را یاری خواهم کرد، ولی چیزی نگذشت که ورقه رخت از جهان بست." ( تاریخ سیاسی اسلام اثر دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه از زبان عربی ابوالقاسم پاینده صفحه 73 ، انتشارات جاویدان). عین مطلب را در سیرت نبوی : درس ها و اندرز ها نوشته دکتور مصطفی سباعی (دمشق 1961) که به همت فضل الرحمن فاضل به دری ترجمه شده ( چاپ سفارت افغانستان در دهلی جنوری 2000) چنین میخوانیم:

" خدیجه بعد ازین همراه او به نزد پسر عم خود ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی که در جاهلیت به آئین نصرانیت گرائیده بود و به عبرانی می نوشت و از انجیل و تورات نقل میکرد"

در داستان بالا دو سه مطلب عمده نهفته است. اول اینکه محمد (ص) راز وحی را با یک عیسوی شریک میشود. دوم همکاری عیسوی را می پذیرد و سوم اینکه عیسوی را نه کافر می شمارد و نه مشرک بلکه اهل کتاب می داند و اما راز وحی هنوز به کفار و مشرکین مکه اعلان نشده بود.

از آنجائیکه محمد (ص) زمانی که برای خدیجه قبل از ازدواج در کار تجارت خدمت میکرد و چندین سفر تجارتي کرده بود با مردم و ادیان منطقه معرفت کامل داشت. یعنی رسول خدا (ص) در زمان وحی میدانست که عیسویان به تثلیث اعتقاد دارند. لازم میدانیم تا درین مورد کمی بطور فشرده روشنی انداخته شود.

در سال 325 مسیحی یعنی 325 سال بعد از ظهور حضرت عیسی (ع) و در حدود سه صد و بیست قبل از زمان پیامبری حضرت محمد (ص) شورای مشهور نای کیه توسط امپراطور رومی کانستنتین دایر گردید. در آن زمان این شورا از همه جهان عیسویت نمایندگی میکرد. درین گردهمایی در مسئله تثلیث زیاد تر بحث و تصمیم گرفته شد. اساساً تثلیث برای بار اول توسط ترتولیان در حدود 160 تا 222 مسیحی مطرح گردید. یعنی مسئله تثلیث قبل از آن وجود نداشته است و ساخته و بافته عیسویان می باشد. با به میان آمدن اسلام در قرن هفتم مسیحی مسئله تثلیث یک موضوع بود که از عمر آن چهار قرن میگذشت و در همه ساحات پخش شده بود و حضرت رسول اکرم (ص) ازین موضوع باخبر بود. با اینهم قرآن مجید و پیشوای بزرگ اسلام محمد مصطفی (ص) این مردم را اهل کتاب خواندند و نه کافر.

ازین مطالعات نتیجه میگیریم اینکه تا به میان آمدن اسلام یعنی تا قرن هفتم نه تنها که تثلیث نزد مسیحیان یعنی نصاری یک موضوع قبول شده بود بلکه در پهلوی دین یهود یگانه دین آسمانی در روی زمین به شمار میرفت. در غیر آن چرا خداوند آخرین پیامبر را هفت قرن پیشتر نفرستاد؟ شریعت اسلام عیسویان را نه تنها که اهل کتاب میدانند بلکه اهل ذمه خطاب میکند یعنی با شرایط خاص در قلمرو مسلمین تحت حمایه مسلمانان قرار دارند و حقوق شان به مقایسه غیر اهل کتاب و کفار مطلق متفاوت است و این خود به رسمیت شناختن ایشان توسط اسلام و مسلمین است. پرداختن جزیه به دولت اسلامی معنی آنرا داشت که مسیحیان در جهاد مسلح اشتراک نمی کردند.

### پیام قرآن به اهل کتاب :

در سوره 64 آل عمران می خوانیم که:

ترجمه: بگو: ” ای اهل کتاب، بیائید بر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که : جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدائی نگیریم “  
پس اگر [ازین پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید : ” شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]. “

آیه فوق الذکر مطالب عمده را درین تحقیق ارائه میکند: اول توحید است که میگوید ” سخن که میان ما و شما یکسان است “ یعنی مسلمانان با اهل کتاب در یکتا پرستی شریک هستند. دوم اینکه به غیر از خدا کسی و چیزی دیگر را نه پرستیم و سوم بعضی از ما بعضی دیگر مانرا به غیر از خدا ارباب نمیگیریم.



دانسته شدیم که همه پیامبران در عقیده توحید مشترک و در شرائع از همدیگر متفاوت اند و از همین جاست که ایمان اجمالی و ایمان تفصیلی داریم. یعنی لا اله الا الله عقیده توحید و محمد رسول الله اسلام است. پیروان هر دین از خود ایمان تفصیلی دارند و نسبت به دین دیگری ایمان اجمالی. این اجمال و تفصیل در هر دین ویژگیها و مشکلات خاص خود را دارد و از همین لحاظ هم هست که کار انتقال از یک دین به دین دیگری را پُر مخاطره میسازد که غالباً از آن به (ارتداد) و (مرتد) یاد میکنند. و اما در امر انتقال از کفر به ایمان تنها ایمان اجمالی کفایت نه میکند که در ادبیات دینی ما از آن به (اجتناب و پرهیز از طاغوت و ایمان و عبادت به خدا) یاد می نمایند و اصطلاح فقهی آن همانا ( و لاء و براء) می باشد.

آمنتُ بالله را که در قاعده بغدادی در کودکی خوانده بودیم به یاد بیاوریم که شش کلمه دین را می آوردند که اول آن توحید و اخیر آن رد کفر بود و همانطور که از قاعده بغدادی تا سوره برائت آموخته ایم ، در امر انتقال از یک دین به دین دیگری ( و لاء و براء) و یا ( تَو لا و تَبْرَاء) را فرض میگیریم. طور مثال وقتی که یک فرد مسیحی مسلمان می شود و لا اله الا الله و محمد رسول الله میگوید ، تا وقتی که برائت خود را از مسیحیت اعلان نه نماید ، او را مسلمان نه میدانیم . ولی او با برائت خود از مسیحیت ، در واقعیت امر از ایمان تفصیلی خود به مسیحیت انکار می کند نه از ایمان اجمالی که همانا توحید است. معلوم می شود که فرض برائت کلی در موضوع انتقال از یک دین به دین دیگری به صورت یک مشکل در سر راه دعوتگران بین الادیان در میاید.

همچنان است در امر انتقال از کفر به ایمان ، برائت اجمالی و تفصیلی مفهوم ندارد و برائت کلی و جزئی مطلوب است در غیر آن ایمان کامل نه میگردد. و اما چنانکه تذکر رفت در امر انتقال از یک دین به دین دیگری ، هر چند ایمان تفصیلی برای پیروان همان دین حتمی است ، ایمان اجمالی به معتقدات دین دیگر لازم است.

در ارتباط به این پیام ، ما نامه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را به هرقل میاوریم که چنین است:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از جانب محمد که بنده و رسول خدا است به هرقل بزرگ روم. (سلام بر کسیکه راه هدایت را دنبال میکند) اما بعد!

من تو را به داعیه اسلام دعوت می کنم. در صورتی که اسلام بیاوری به سلامت می مانی و خداوند تو را اجر دوبار میدهد. اگر اعراض کنی، پس گناه عریسین بر تست. (فتح الباری شرح صحیح البخاری ، مجلد ششم ، صفحه 135).

نامه فوق از پیشوای اسلام (ص) به هرقل ، دعوت به ایمان و توحید است. قاسم مشترک میان هر سه دین توحیدی همین اصل یکتا پرستی است و اساس اولی آن همان دین ابراهیمی است که مسلمانان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را (ابوالانبیاء) و ادیان دیگر آنرا به نام پدر ملت ها (Father of Nations) می

شناسند. به همان تعبیری که در ابتدائی ترین آموزش‌های دینی برای کودکان در منزل می‌آموزانیم که کی را می‌پرسیدیم: ملت از کی داری؟ کودک جواب می‌داد: از ابراهیم خلیل الله! دانشمندان علوم اسلامی کلمه عریسین را که مفرد آن عریس است، دهقانان و کارگران ترجمه کرده اند. با مراجعه به کتاب تاریخ تمدن اثر ویل دورانت که شهرت جهانی دارد چنین فهمیدیم که عریس باید همان آریوس باشد. ترجمه دهقان بی ربط جلوه می‌کند. دریافتیم که فردی بنام آریوس که یکی از زاهدان مسیحی بوده، بدعتی در مسأله تثلیث آورده بود و آنرا در جهت توحید می‌خواست هدایت کند. در تاریخ میخوانیم که آریوس می‌گفت مسیح با آفریننده یکی نیست بلکه لوگوس یعنی عالیقدرترین همه مخلوقات است. الکسندر اُسُقُف اسکندریه، اعتراض کرد. آریوس ابرام ورزید. او چنین استدلال کرد: اگر پسر بوسیله پدر بوجود آمده باشد، باید در زمان به وجود آمده باشد که حادث باشد. درینصورت نمی‌تواند با پدر از لحاظ ابدیت یکسان باشد. برعلاوه، اگر مسیح آفریده شده باشد، باید از عدم به وجود آمده باشد، نه از ذات پدر. پس با پدر از یک ذات نبوده است. روح القدس از لوگوس به وجود آمده است و کمتر از لوگوس جنبه الوهیت داشته است. (تاریخ تمدن اثر ویل دورانت. جلد دوم، قیصر و مسیح. چاپ دوم، تهران سال 1370، صفحات 768 الی 769).

### شرط بندی سیاسی به نفع اهل کتاب:

در سوره روم از آیات شماره یک الی چهارم میخوانیم که:

الم.(1)

روم شکست خورد(2)

در نزدیکترین سرزمین [به شما]، و ایشان بعد از مغلوب شدنشان به زودی غالب خواهند شد (3)

در عرض چند سال، چرا که امر در گذشته و آینده با خداوند است، و در چنین روزی مؤمنان از یاری خداوند شادمان شوند. (4)

در جنگی که میان شاه پور پادشاه پارس (ایران امروزی) و هرقل امپراتور روم اتفاق افتاد، پارسیان رومی‌ها را شکست دادند و این باعث خوشنودی کفار مکه گردید و برعکس مسلمانان غمگین شدند زیرا کفار بُت پرست و مشرک بودند و رومیها اهل کتاب. پس از آنکه سوره روم نازل شد، کفار قریش به مسلمانان و به‌خصوص به حضرت ابوبکر صدیق (رض) گفتند که: قرآن ادعا میکند که بعد از چند سال پارسیان از رومیها شکست میخورند. بیائیم ما و شما مطابق به زمانبندی قرآن که فرموده « فی بضع سنین» شرط گذاریم که مقدار آن عدد کمتر از عدد ده می‌باشد، بر نصف آن که عدد پنج است، توافق کنیم که نیم آن از شما و نیم آن از ما باشد و منتظر بمانیم که بعد از پنج سال جنگی میان پارسیان و رومیان اتفاق می‌افتد و آیا رومیان پارسیان را مغلوب میکنند و یا خیر؟ پنج سال گذشت و جنگی صورت نگرفت. حضرت ابوبکر صدیق (رض) که موضوع را با پیامبر بزرگ (ص) در میان گذاشت، پیامبر (ص) فرمود: که مدت را همراه شان بیشتر تمدید نمایند. همان بود که جنگ پس از مدتی میان رومیان و

پارسیان به وقوع پیوست و پارسیان از رومیان شکست خوردند و پیش‌بینی قرآن مجید به نفع رومیها به تحقق پیوست.

از داستان فوق نتیجه می‌گیریم اینکه اول قرآن کریم مسلمانان را از کار برد های سیاسی و استراتژیک پند میدهد و آگاه میسازد. دوم اینکه داستان فوق همبستگی توحیدی میان اسلام و اهل کتاب را در امور سیاسی تصریح و تصدیق میکند.

### هجرت مسلمانان :

به هدایت رسول اکرم (ص) برای اولین بار مسلمانان برای اینکه از شر کفار و مشرکین مکه نجات پیدا کنند به حبشه و قلمرو پادشاهی عیسویان هجرت کردند. اولین مهاجرین یازده مرد و چار زن بودند.. مسلمانان نظر به تحقیق محمد حسین هیکل در کتاب مشهور ”زندگی محمد“ ، تحت حمایه نیگوس پادشاه عیسوی حبشه قرار گرفتند. وقتی که جعفر بن ابوطالب سوره مریم را به پادشاه حبشه قرائت کرد ، در جواب شنید که مطلب را که تو بیان کردی همان است که منبع آن یکی است و چیزی که تو خواندی همان به موسی نازل شده است و از یک مرجع سرچشمه گرفته است. نیگوس برای مهاجرین اجازه اقامت داد. دلیل قناعت پادشاه حبشه نه تنها شباهت دو دین بود ، هیکل می‌نویسد ، بلکه به رسمیت شناختن حضرت عیسی (ع) و عیسویت توسط گروه مسلمانان مهاجر بود.

### موقف کلام الله مجید در مورد اهل کتاب:

قرآن مجید که به اعتقاد مسلمین بدون شک آخرین پیام خداوند به بشریت است اهل کتاب را مشرک نخوانده است . اما رابطه مسلمانان را به اهل کتاب تثبیت کرده است تا مسلمانان بدانند که چگونه در معاملات روزمره با ایشان رابطه داشته باشند. چند مطلب عمده در رابطه با یهود و نصاری در قرآن مجید تذکر رفته که دانستن آن برای مسلمانان حائز اهمیت است. اول اینکه یهودیان و نصرانیان اهل کتاب شمرده شده اند نه مشرک. در جائیکه کلمه کفر اشاره شده است کفر بالله نیست بلکه نافرمانی ، فاسقی و ناسپاسی آنان است. دوم اینکه یهود و نصاری یکسان نیستند. یعنی درین تحقیق خواهیم دید که قرآن مجید همه را یکسان نمی بیند. در سوره بقره آیه 121 می خوانیم : کسانی که به آنان کتاب دادیم و آن را چنانکه باید و شاید می خوانند، آنانند که به آن ایمان می‌آورند و کسانی که آن را انکار می کنند، آنانند که زیانکارند.

### ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب و طعام اهل کتاب:

در سوره مآئده آیه پنجم میخوانیم که الیوم اُجِلْ لَكُمْ الطَّيِّبُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ جِلْ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ جِلْ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ يَعْنِي امروز پاکیزه ها و طعام [وذبایح] اهل کتاب بر شما و طعام [وذبایح] شما بر آنان حلال است ، و نیز ازدواج با زنان عقیف مومن و زنان عقیف از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده است

در آیه فوق نه تنها که طعام و ذبح اهل کتاب بر مسلمانان حلال گردانیده شده است بلکه زنان اهل کتاب هم بر مسلمانان حلال شده است در حالیکه قرآن مجید در سوره بقره آیه 221 از دواج با زنان مشرک را منع میکند و در شروع آیه می گوید و لا تنکحوا المشرکین یعنی و زنان مشرک را به همسری خود در نیاورید. همچنان در آیه بالا یعنی آیه پنجم سوره مائده متوجه می شویم که از دواج با زنان عقیف مومن اهل کتاب سفارش شده است. یعنی آن عده زنان که در دین خود مومن هستند. می بینیم که مسلمانان در تعریف مومن اشتباه میکنند و فکر میکنند که تنها مسلمانان مومن بوده میتوانند در حالیکه آیه فوق الذکر میرساند که اهل کتاب به دین خود میتوانند مومن باشند. دکتور محمد یوسف قرضاوی در کتاب حلال و حرام می نویسد "چون قرآن نسبت به اهل کتاب و معامله با آنان نظر مساعد دارد هر چند اهل کتاب در دین خدا تحریف و تغییری به وجود آورده اند باز هم آنان را پیرو دین آسمانی محسوب میدارد." "

از نگاه جامعه شناسی اسلامی خانواده اساس یک جامعه اسلامی است و این خانواده ها هستند که یک جامعه را به وجود می آورند. (برای مطالعات بیشتر رجوع شود به کتاب اساسات جامعه شناسی اسلامی به زبان انگلیسی اثر محمد فرید یونس) مهمترین نقش خانواده همانا ساختار فکری بین اعضای خانواده است که اساساً دید و بینش ویا ائیدیولوژی بین اعضا که اولی آن زن و شوهر می باشد، تشکیل میدهد. از نگاه دین شناسی این دید و بینش ایمان است که انتی تر آن کفر می باشد. در ادیان ابراهیمی، اصل کلام که در فلسفه آنرا دیسکورس می نامند و در فارسی گفتمان ترجمه شده است، بین هر سه دین، توحید است. به عبارت دیگر گفتمان ما توحید است. راجع به اهل کتاب آیاتی در سوره های مبارکه بقره، ممتحنه و مائده نازل شده است و ما از تحلیل سوره مائده آغاز می کنیم. چنانکه در بالا تذکر رفت آیه پنجم این سوره به ما می گوید که زنان اهل کتاب و طعام شان برای مسلمانان حلال شد. این آیه سوره مائده مخالف آیه شماره 221 سوره بقره است که می گوید نگیرید به نکاح زنان مشرک را تا ایمان نیاورند و آیه شماره دهم در سوره ممتحنه به ما می گوید و به عصمت خود نگیرید زنان کافر را.

تحلیل ما از آیات به سه وجه است:

اول شرک مطلق در حق اهل کتاب نیامده است و ما در صفحات گذشته راجع به شرک اهل کتاب صحبت کردیم که از اهل کتاب نه به اسم و نه به عنوان به نام مشرک یاد نشده است و اما در آیه دهم سوره ممتحنه که هدف از زنان مشرک دوره جاهلیت بود نه عصر اسلام که زنان در حباله و قید نکاح مسلمانان و بعد از صلح حدیبیه عدم مشروعیت آن اعلام شده بوده است. گذشته از این سوره البینه آیه های اول و ششم به طور آشکارا و روشن بین اهل کتاب و کفار فرق گذاشته است. در آیه اول می خوانیم

ترجمه «کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید.» این آیه مبارکه به وضاحت، الف: اهل کتاب را از مشرکان جدا ساخته و ب: نشان میدهد که اهل کتاب به کتاب خود شان کفر ورزیده اند. چنانکه یک عده بسیار کم از مسلمانان در ایالات متحده آمریکا به کتاب خود شان یعنی قرآن کفر ورزیده اند. در آیه ششم همین سوره تکرار می خوانیم "کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخند، [و] در آن همواره می مانند؛ اینانند که بدترین آفرید گانند." همچنان در

سوره حج آیه هفدهم هم مشرکین را گروه و طائفه جدا از سائر گروه‌ها به حساب آورده است. در آیه میخوانیم:

ترجمه ” کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صائبی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. “ در ترجمه آیه فوق می‌بینیم که نه تنها مشرکین را از اهل دین و ایمان جدا ساخته در عین زمان خداوند قضاوت را از بندگان سلب کرده است. یعنی به ما این صلاحیت داده نشده است که دیگران را و مخصوصاً در بخش این مطالعه اهل کتاب را مورد قضاوت قرار دهیم و بگوئیم که نصاری و یا یهود کافر است.

دوم آنانیکه به این باور غلط اند که زنان اهل کتاب مشرک هستند، توجه به علم آیه شناسی نه کرده اند. آیه پنجم سوره مائده آیه خاص است و آیه 221 سوره بقره عام است و درین جا خاص که متاخر است به عام که مقدم است، سبقت می‌جوید و از نگاه فقهی به خاص عمل می‌شود نه به عام و این رأی علمای اسلام است.

سوم آیه 221 سوره بقره از دواج با زنان اهل کتاب و طعام و ذبیحه‌شان را تحریم (حرام) میداند و آیه پنجم سوره مائده از دواج با زنان اهل کتاب و طعام و ذبیحه‌شانرا تحلیل (حلال) میداند. ما نظر به دو دلیل تحلیل را بر تحریم مقدم میدانیم.

الف: اینکه آیه مائده به اتفاق علمای امت مؤخر بر سوره بقره است.

دوم: اگر آیه تحریم را مقدم بدانیم از آن نسخ مکرر لازم می‌آید. بدین وجه که ابتدا باید یک آیه صریح و روشن راجع به تحلیل پیش از سوره بقره آمده باشد که بعداً سوره بقره آنرا نسخ کرده باشد چونکه سوره مائده در آخر آمده است. بناءً یک بار آیه سوره بقره، آیه اولی پیش از سوره بقره را از تحلیل به تحریم تبدیل میکند. و باز در مرتبه دوم آیه سوره بقره را آیه سوره مائده از تحریم به تحلیل تبدیل میکند. و صورت مسأله چنین می‌شود از تحلیل به تحریم و باز از تحریم به تحلیل که این نسخ مکرر است. لکن از نظر ما، تحلیل اولی پیش از سوره بقره به صورت نص صریح نی بلکه بنا بر اصل اینکه اصل در اشیاء اباحت است. لذا پیش از سوره بقره آیت دیگری نیست. اولین آیه سوره بقره است و آخرین آیه سوره مائده.

یک موضوع که نزد مردم مطرح است این است که در دنیای امروز چگونه اهل کتاب را تعریف کنیم. آیا مراد از اهل کتاب همان کسانی اند که در زمان نزول قرآن اهل کتاب بودند؟ و یا منظور از آن آنانی اند که پدران شان در دین اهل کتاب قبل از نسخ و تبدیل داخل شده اند؟ درین جا دو نظر است: یکی نظر جمهور عالما است که می‌گویند چنین تفکیک و جدائی میان دو گروه وجود ندارد. نظر دوم رأی بعضی از علماً مانند امام شافعی است که رأی حضرت علی (کرم الله و جهه) در حق نصاری بنی تغلب را پذیرفته است که آنها تنها نصاری بنی تغلب است که از مسیحیت به غیر از شراب نوشی چیز دیگری را نگرفته اند. حضرت علی (کرم الله و جهه) از دواج با زنان و ذبیحه دست‌شانرا حرام میداند و این یکی از دو

رای امام ابن حنبل نیز هست . ما دلایل جمهور علماً را به نحوی که شیخ ابن تیمیه آنرا عنوان کرده است به اختصار می آوریم:

1. قبل از بعثت پیشوای اسلام در راه انتخاب و یا گرایش به دین، مردم دو راه داشتند، یهودیت و عیسویت. گروهی از اولاده انصار بودند که قبل از بعثت پیامبر خدا (ص) یهود شده بودند. در آن زمان بعضی از زنان انصار که اولاد خود را از دست میدادند، نذر میکردند که اگر خداوند دو فرزند برایشان بدهد ، یکی از آن دو را یهودی بار آورند چونکه یهود اهل علم و کتاب آسمانی بودند و مردم عرب اُمی و اهل جاهلیت بودند. بعد از ظهور دین مطلق توحیدی و مکمل ادیان ابراهیمی یعنی اسلام ، پدران آرزو داشتند که فرزندان شان را به اسلام برگردانند . در همین مقطع تاریخ اسلام است که آیه 256 مبارکه سوره بقره نازل شد که گفت «در دین هیچ اجباری نیست ، و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است». آن گروه که پدران شان حاضر شده بودند که فرزندانشان یهودی شده بودند ، قبل از اسلام ، بعد از حضرت عیسی (ع) و بعد از نسخ و تبدیل بود. اینها به اسلام مجبور ساخته نشدند و از اهل کتاب به حساب آمدند
2. گروه یهودی که در مدینه و از عرب بودند ، پیشوای اسلام محمد (ص) یک حکم عام را در حق همه شان صادر کرد که حلال بودن از دواج زنان یهودی را با مسلمانان و ذبیحه شان را ، با این حکم ، قانونی ساخت.
3. پیشوای اسلام (ص) زمانیکه حضرت معاذ را به یمن فرستادند میان اهل کتاب در یمن هیچ تفاوتی قائل نشدند و هرگز این موضوع را بالا نکردند که آیا پدران شان به دین اهل کتاب قبل از نسخ و تبدیل داخل شده بودند و یا بعد از آن.
4. وقتی که قرآن اهل کتاب را مخاطب قرار میدهد هدف همان افرادی اند که در وقت نزول قرآن زندگی میکردند و به پدران شان که قبلاً در گذشته اند ، خطاب نمی کند.
5. چون به اهل کتاب، اهل کتاب میگوید ، به همان کتابی که در وقت نزول قرآن بدست دارند ، میگوید. چه قبل از نسخ و تبدیل بدست شان رسیده باشد و چه بعد از آن. اهل کتاب در همه وقت اهل کتاب است.
6. با لآخره، در تاریخ اسلام می خوانیم که یاران و اصحاب پیامبر خدا (ص) که عراق ، شام (سوریه امروز) مصر و خراسان (ایران و افغانستان امروز) را فتح کردند ذبح دست اهل کتاب را خوردند و با زنان شان ازدواج کردند بدون اینکه تفاوت قائل شده باشند. (تورات و انجیل از نظر ابن تیمیه و اهل کتاب از دیروز تا امروز ، ترجمه سمندر غوریانی صفحه 15 الی 28 ، فقه اسلامی مارچ 2007).

سوال پیش میشود که پس چرا دختران مسلمان نمی توانند با اهل کتاب ازدواج کنند. جواب این است که اول ، آیه از زنان نامبرده است نه زنان و مردان. دوم اینکه ازدواج یک تعامل اگروگامی است. دختر از کانون خانوادگی خود خارج میشود و شامل کانون خانوادگی مرد میشود. از آنجائیکه دین اسلام مکمل

ادیان سماوی قبلی است پس دختر در یک محیط توحیدی که مکمل ادیان گذشته است ، بزرگ شده است. پس اگر اجازه داده شود تا با اهل کتاب ازدواج کند ؛ از یک محیط تکامل یافته دینی انتقال کرده شامل یک محیط غیر تکامل یافته میشود. اسلام دین پیشرفت معنوی و فکری است و دین عقب گرایی نیست. سوم اینکه دین اهل کتاب اطاعت بدون قید و شرط را از شوهر حکم میکند. اسلام نخواستہ است تا زنان بدون قید و شرط از شوهران شان اطاعت کنند. ( برای مطالعات بیشتر لطفاً رجوع کنید به کتاب تساوی جنسی در اسلام اثر محمد فرید یونس به زبان انگلیسی ) زن تا آن زمان از شوهر اطاعت میکند که شوهر حقوق شرعی زن را در چار چوب اسلام احترام و مراعات کند در غیر آن زن حق دارد تقاضای طلاق کند. چهارم رسول کریم (ص) می‌فرماید که با هم دین خود ازدواج کنید. (مرجع صحیح بخاری). این توصیه برای این نیست که اهل کتاب کافر و مشرک هستند. این توصیه برای این است که مشکلات عمده زناشوه‌ری متصور است از قبیل تربیه کودک و تقاضای های شوهر که خلاف اساسات اسلامی باشد ، تصمیم گیری های سیاسی در زمان جنگ با مسلمانان ، و دیگر موضوعات خانوادگی و اجتماعی دیگر. کفو در دین هم دینی است نه چیز دیگر. در بحث ازدواج دختر مسلمان با اهل کتاب موضوع ایمان تفصیلی مطرح است نه اجمالی.

قابل یاد آوری میدانیم گرچه ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب جایز میباشد اما در محیط امروزی غرب دین مسیحی آنقدر سقوط کرده است که بعضی دختران آماده ازدواج فاقد دین می باشند که حکم کردن در باره ایشان آسان نیست. از طرف دیگر تنها یک دختر مسلمان لیاقت آنرا دارد که عقیده اسلام و فرهنگ اسلام را به کودک خود تعلیم کند. بنابراین ازدواج مرد مسلم با زن یهود و مسیحی ( گرچه به دین خود پابند باشد) کار تربیه اسلامی را دشوار میسازد اگرچه پدر به تربیه اسلام طفل خود دلبسته و علاقمند باشد.

### ایمان اهل کتاب:

ایمان مصطلح در شرع همان اقرار با لسان تصدیق بالقلب است. اینکه ایمان به معنی تصدیق میاید دلیل آن آیه هفدهم سوره یوسف می‌باشد که می‌گوید ”و ما انت بمؤمن لنا و لو کُنَّا صدقین“ یعنی « و ما اگر هم راستگو باشیم، تو سخن ما را باور نخواهی کرد». برادران حضرت یوسف (ع) به پدر خود دروغ گفتند. اما درین آیه دیده می‌شود که به قلب و مغز کسی انسان راه ندارد به جز از خداوند (ج) و خودش. یعنی ایمان یک مبحث قلب و فکر انسان است. کسی میتواند بگوید که ایمان دارد و اما امکان دارد که نداشته باشد. انتی تز ایمان کفر بالله است بنا بر اصل اینکه الا شیاء تُعرفُ با ضدادها یعنی اشیاء به اضداد خود شناخته می‌شوند درست همانطور یکه انتی تز شرک توحید است.

در قرآن مجید از ماده ( ک ، ف ، ر ) مشتقات زیادی و با معانی مختلف آمده است. حتی در بخش از موارد بیشتر از آنچه در قرآن آمده است ، تقسیمات دیگری را به وجود آورده اند. طور مثال در سوره بقره آیه 34 میخوانیم «<sup>۱۲</sup>الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکفرین» یعنی جز ابلیس که سر کشید و کبر ورزید و از کافران شد. در همین آیه تنها یکی از مشتقات (کفر) [ک، ف، ر] به صیغه ( الکافرین ) آمده است ولی می‌بینیم که دو کفر دیگر را که کفر (ابی) و کفر ( استکبر ) باشد ، به آن افزوده اند.

چنانچه در مقدمه این نوشتار آمده است درین روز ها در فرهنگ مذهبی مردم پدیده تکفیر بسیار شیوع یافته و مرض ایدز AIDS تکفیر همه گیر شده ، کند و کاو در گردان ( صرف صغیر و صرف کبیر) به نوعی از قریحه آزمائی و وسیله سرگرمی در حلقه روشنفکران و خاصتاً آنانیکه همه موضوعات را کورکورانه قبول کرده اند و حتی ایمان را تنها در بخش توحید خاص خداوند میدانند و از ارتباط آن در دیگر ساحات زندگی بی خبر اند. طور مثال ایمان در دو صورت میتواند بررسی شود. هم در سطح توحید که همانا کلمه «لا اله الا الله» می باشد که این شکل افضل و اعلائی آن است و هم ایمان میتواند در سطح محیط زیست باشد چنانچه اگر کسی خس و خاشاک را از راه مردم دور میکند و در نظافت شهر کوشا می باشد ، این هم نشانه ی از ایمان است که متأسفانه روشنفکر مذهبی امروز از آن بی خبر است و جرأت و جسارت آنرا ندارد که سلامتی محیط زیست را در میان مردم مسلمان و غیر مسلمان جزء ایمان بشناسد و به آن اعتراف کند. و آنرا تقوی هم به حساب نه می آرد. همچنان است تفسیر کلمه (ضالین) در اخیر سوره فاتحه. مفسرین را عقیده برین است که مغضوبین یهود و ضالین نصاری اند. زمانیکه ما برمی گردیم و سوره فاتحه را می خوانیم باید موقعیت اعرابی و نحوی «غیر المغضوب علیهم» و «لا الضالین» را با الذین انعمت علیهم و (أهدنا) بررسی نمائیم. یک قرائت این است که (غیر) را طبق معمول مجرور و به کسره (راء) بخوانیم. درین حالت (غیر المغضوب علیهم) بدل از (الذین انعمت علیهم) به حساب می آید. و همینطور است (ولا الضالین) بدل از (أهدنا) که نفی (غضب) بدل از (نعمت) است و نفی (ضاللت) بدل از (هدایت) است. قرائت دیگر آنست که (غیر) را منصوب و به فتحه (راء) بخوانیم. در چنین صورت (غیر المغضوب) و (لا الضالین) حال از (الذین انعمت علیهم) و (أهدنا) ، واقع میگردد.

پس نتیجه اینکه آن فهم و برداشتی که از آیه اخیر سوره فاتحه رواج یافته با موقعیت نحوی و جملاتی را که بر شمریم همخوانی ندارد مزید بر اینکه روایت هر دو قراءت از آن حضرت (ص) به صحت پیوسته است. امروز که پیوند میان دانش منطق و علم نحو بیشتر از هر وقت و زمان دیگری آفتابی گردیده است، بهتر است تا آیات مبارک را از نگاه فیلولوژی یا علم لغت شناسی بیشتر موشگافی کنیم.

همچنان در (أهدنا) نکته هست که توضیح آن ، هدف از جملات بعدی را بهتر روشن میسازد و آن اینکه در جریان ادای نماز که (أهدنا) میگوئیم، در واقع توفیق هدایت را در یافته ایم. پس چگونه است در عین زمان که هدایت نصیب ما شده است ، باز هم هدایت را می خواهیم؟ این در حقیقت با جمله دعائیه (أهدنا) تداوم و استمرار هدایت است که ما از حق جلّ شأنه آنرا مسألت مینمائیم و توفیق (استقامت) در صراط المستقیم است که آنرا خواهانیم چنانچه بزرگان طائفه صوفیه گفته اند که (استقامت) بهتر از کرامت است. در سوره (هود) آیه 112 به نبی اکرم (ص) گفته شده « فاستقم كما أمرت» و از آنحضرت (ص) روایت شده که فرموده است (مرا سوره هود پیر ساخته است).

حال اگر هدایت استمرار پیدا نکند و قطع گردد، قطع (هدایت) همان (ضاللت) است و قطع نعمت در (انعمت) ، از جانب ولی نعمت (غضب) است و عدم (استقامت) در توفیق به عبادت (خذلان) است. بیجا نخواهد بود که تذکار داده شود اینکه میان هدایت ، ضاللت ، نعمت و غضب حد وسط و مرز مشترکی وجود ندارد.



موقعیت نحوی و ساختاری غیر المغضوب را همراه با ولا الضالین را از لحاظ (کسره) و یا (فتحه راء) در غیر المغضوب به هر دو قراءت که از طریق روایت برای ما رسیده است ، مجاز می‌بینیم که (غیر المغضوب) را به صورت (کسره را) (بدل) از (انعمت علیهم) بگیریم و یا برعکس بجای (غیر المغضوب علیهم) (انعمت علیهم) بگزنیم و یا اینکه غیر المغضوب را (حال) از (انعمت علیهم) بگیریم (در صورت فتحه راء) و در دعا و نیایش خود در حالیکه غیر المغضوب هم هستیم و انعمت علیهم می‌گزنیم. این نفی و اثبات و یا نفی غیر المغضوب و ولا الضالین و اثبات انعمت علیهم و اهدنا، هر دو مورد و متعلق همانند و یکسانی دارند و نظیر آنرا در سائر موارد در قرآن کریم می‌یابیم. طور مثال و نمونه (محصنین غیر مسافحین) یعنی پاکدامنان و نه زنا کاران ( آیه 24 سوره نسا). این نحوه برداشت و تحلیل با محتوی و مضمون سوره فاتحه که سبع المثانی نامیده اند، همخوانی دارد.

در منطق دو نوع قضیه داریم که وجه شبه و وجه اختلاف آن دو ، رمز و رازی دارد که بر اهل خرد پوشیده نیست. و قتیکه می‌گزنیم نجیب دانا نیست ، رابطه دانائی را که یک امر ایجابی است از نجیب سلب کرده‌ایم و ازین به (سلب رابطه) و یا (سلب ربط) تعبیر می‌کنند. و چون می‌گزنیم نجیب نادان است ، درین جا ، نادانی که یک رابطه سلبی است به نجیب ربط داده میشود. درین قضیه، بر عکس صورت قضیه اول که (سلب ربط) بود به (ربط سلب) عبارت میکنند. به ارتباط همین منطق تطبیقی در مورد آیات مورد نظر چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که (غیر المغضوب علیهم) و همچنین (ولا الضالین) در می‌یابیم که این هر دو از دو نوع قضیه که در بالا تذکر دادیم (ربط سلب) است. چونکه (نفی) بر سر هر اسمی که داخل گردد ، سلب آنرا معنی میدهد. و سلب (غضب) در (غیر المغضوب) نعمت و سلب (ضلالت) در (ولا الضالین) هدایت است. بناً (غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) به مسلمانان تعلق می‌گیرد نه اینکه نسبتی باشد متعلق به یهود و نصاری. و اگر طور مثال ضالین را به شکل عمومی آن به ارتباط توحید ، به اصل معنی کلمه گمراه بخوانیم ، درین صورت همه آنانی که از راه خدا پرستی و پرستش خداوند و شناخت یگانگی خداوند بی‌خبر اند چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان ، گمراه است.

بیانید آیه اول سوره بقره را مورد تحلیل و تفسیر قرار دهیم:

الم { 1 } ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ { 2 } الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ { 3 }

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ { 4 } أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

{ 5 }

مفسران نظر به موقعیت حرف (و) [واو عاطفه] میان آیه‌های 3 و 4 خواسته اند گروه‌های را که متصف به اوصاف مذکور در هر دو آیه ی 3 و 4 گشته اند، شناسائی کنند. در نتیجه بگونه اجمال به سه نظر رسیده‌اند

اول منظور و مراد در هر دو آیه فوق ، گروه های مومنان عرب و اهل کتاب یکی اند. این رأی مجاهد ، ابوالعالیه ، ربیع بن انس و قتاده می‌باشد.

دوم هر دو آیات فوق متعلق به اهل کتاب اند. گویا درین دو نظر مثل اینکه نقش (واو عاطفه) به عطف صفت به صفت خلاصه میگردد. درست همانطوریکه عطف صفت به صفت را در قرآن کریم در مورد دیگری میخوانیم: سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی-والذی اخرج المرعی

سوم اوصاف بر شمرده در آیه (3) مصداق آن گروه‌های از مومنون اهل عرب اند و اما متعلق اوصاف مذکور در آیه (4) گروه‌های اهل کتاب اند؛ که این رأی نظر عبدالله ابن مسعود است. مبنای این نظریه ماده سوم باز هم موقعیت حرف (واو عطف) میان دو آیت است که عطف دلالت بر مغایرت میکند. بناً مدلول و صفی این دو آیت متغایر و متفاوت از یکدیگر است. و اما آیه پنجم همین سوره مبارکه که می‌گوید « اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون» برخی از مفسران آنرا دلیل بر آن میگیرند که چون ضمیر اشاره به صیغه جمع به طور تکرار آمده است، پس هر دو گروه بر طریق هدایت و رستگاری اند. (بر گرفته از تفسیر ابن کثیر). نکته که درین جا باید به آن توجه کنیم این است که چگونه است که در اخیر سوره فاتحه که به مثابه پیشخوان و مدخل بر تمام قرآن است و از جمله سوره بقره به شمار می‌رود ( غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) شایع برین است که مراد از مغضوبین یهود و ضالین نصاری است؟ چگونه است که در آیه پنجم از سوره بقره به هر دو گروه یعنی مؤمن اهل عرب و اهل کتاب هر دو هدایت یافته و رستگار گفته شده است.

و ان من اهل الکتاب لمن یومن بالله و ما أنزل الیکم و ما أنزل الیهم خشعین لله لا یشترون بایت الله ثمنا قليلا أولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب. (آل عمران آیه 199) یعنی و از اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و آنچه برای شما نازل شده و آنچه برای خودشان نازل شده، ایمان دارند، در حالی که در برابر خداوند خاشعند و آیات الهی را به بهای نا چیز نمی فروشند؛ اینان پاداششان نزد پروردگارشان [محفوظ] است که خداوند زود شمار است.

به وضاحت می بینیم که خداوند اهل کتاب را در برابر پاداششان اجر میدهد زیرا عده هستند که به خداوند ایمان دارند و نه تنها که آخرین پیام را به دیده قدر می نگرند و اما به کتاب خود ایمان دارند و به همین جهت مورد پاداش خداوند قرار میگیرند. با این همه، این حکم در باره هر یهودی و نصرانی تطبیق نمی شود زیرا ایشان همه یکسان به دین و عبادت خود پابندی ندارند و اما کفر بالله هم اطلاق نشده است. چنانچه مسلمانان همه یکسان نیستند و به دین خود پابندی ندارند.

در سوره آل عمران آیه 113 میخوانیم که: لیسوا سوا من اهل الکتاب أمة قائمة بتلون اناء الیل و هم یسجدون یعنی آنان یکسان و همسان نیستند؛ از اهل کتاب گروهی درست کردند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند.

آیه فوق می رساند که در جوامع بشری مردمان همه یکسان نیستند. در همه اجتماعات ایمان مردمان متفاوت است و در بین اهل کتاب هم هستند کسانی که مانند مسلمانان سر به سجده می نهند. آیه فوق از ایمان اهل کتاب سخن می گوید. در آیه 110 همین سوره قرآن می‌گوید از آنان بعضی مومن و بیشترشان نافرمانند یعنی فاسق هستند. درین جا قرآن مجید نه گفته است که ایشان مشرک اند. در آیه 57 سوره مائده

خداوند (ج) اهل کتاب را از کافران تفکیک کرده است. در آیه فوق میخوانیم: "ای مومنان کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازیچه می گیرند، چه از کسانی که پیش از شما به ایشان کتاب داده شده، و چه کافران، دوست نگیرید؛ و اگر برآستی مومنین از خداوند پروا کنید." آیه دو پیغام دارد. اول اینکه اگر اهل کتاب و کفار دین شما را به ریشخند می گیرند با ایشان دوستی نکنید و دوم اینکه اهل کفر را از اهل کتاب تفکیک کرده و در یک آیه هر دو را خطاب می کند.

### حمایت اهل کتاب توسط مسلمانان:

حرمت که حضرت عمر (رض) به اهل کتاب در فتح بیت المقدس در فلسطین قائل شد که خواست کلیسای شان در آینده به نام اسلام از بین برود و در محل دیگری نماز ادا کرد که امروز مسجد عمر در قدس شریف در فلسطین مشهور است از وقایع تاریخی است که نشان میدهد که مسلمانان نه تنها ایشان را به حیث اهل کتاب می شناسند بلکه با همزیستی با ایشان مخالف نبوده است. عمرو بن عاص بعد از فتح مصر از کلیساها حمایت کرد " و مسلمانانی را که در صدد اخراج ساکنان کلیسا برآیند ملعون شمرد" ( تاریخ سیاسی اسلام اثر دکتر حسن ابراهیم حسن صفحه 274). جالب تر اینکه عمرو بن عاص باعث شد تا کلیسای مسیحی را که در حالت بحرانی قرار داشت و ممکن بود به اضمحلال آن منتهی شود نجات داد و حفظ نمود. در طول تاریخ امپراطوری های اسلامی و بعد از رحلت سرور کائنات حضرت محمد مصطفی (ص) مسلمانان با اهل کتاب روابط بسیار حسنه داشتند. تاریخ اندلس که یهود، نصاری و مسلمان در علوم ساینس و علوم دیگر با هم دیگر همکاری میکردند شاهد قول ما است. اهل کتاب در امپراطوری ها به پست های بلند اداری در خدمت خلفا ایفای وظیفه کرده اند. زمانیکه یهودیان در اروپا مورد تاخت و تاز عیسویان قرار گرفتند همه یهودیان به قلمرو اسلامی پناه بردند و مورد حمایت مسلمین یعنی سلطان عثمانی قرار گرفتند که یهودیان را در شمال شرق یونان پناه داد. زمانیکه اسکندریه مصر در زمان خلافت عمر (رض) فتح شد، به یهودیان اجازه داده شد تا در اسکندریه بمانند و به کار و بار خود مشغول باشند. در جنگ اعراب و اسرائیل (1967)، یهودیان افغانستان به حمایت دولت قرار گرفتند و به آنانیکه میخواستند افغانستان را ترک کنند اختیار به خودشان بود. در جنگ عمومی دوم بود که مسلمانان در مسجد پاریس در فرانسه به یهودیان پناه دادند. ازین داستان یک فیلم در فرانسه تهیه شد.

### آیا اگر اهل کتاب قرآن مجید و محمد (ص) را قبول نکنند کافر هستند؟

پیمان حضرت رسول (ص) با یهودیان مدینه، حرمت اهل کتاب را بر مسلمانان شدید تأکید می کند و پیامبر بزرگ (ص) ایشان را از متحدین خود میداند و اما یک عده از مسلمانان امروزی با تفسیر غلط آمنت بالله چنین مطرح میکنند که اگر شخصی همه انبیاء و قرآن پاک را قبول نداشته باشد کافر است. این طرز تفکر زیاد تر دید و بینش وهابی ها است.

اول اینکه خداوند در شروع به بشر ابلاغ کرده که رب العلمین است نه اینکه رب مسلمین تنها باشد.

دوم اینکه خود خداوند خواسته که یک عده ایمان نیارند و در سوره رعد آیه سی و یکم خداوند می فرماید که « اگر خداوند می خواست همه مردم را هدایت میکرد». در سوره نسا آیه 159 به وضاحت میخوانیم که و هیچ کس از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او (عیسی) ایمان آورد و روز قیامت او (عیسی) بر ایشان گواه است.

آیات 155 الی 161 سوره نساء همه در مورد جفا ، ناسپاسی ، ربا خواری و ظلم بعضی از یهودیان تذکار میدهد و درین آیات کفر همه ناسپاسی معنی میدهد نه کفر بالله. در آیه 162 همین سوره خداوند می فرماید "ولی از میان آنان راسخان در علم و مومنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ، ایمان دارند، به ویژه نمازگزاران؛ و زکات دهندگان و مومنان به خداوند و روز بازپسین ؛ به اینان به زودی پاداشی عظیم خواهیم داد" در آیه 44 سوره مائده میخوانیم که "ما تورات را نازل کرده ایم که در آن رهنمود و نوری هست که پیامبران اهل تسلیم و عالمان ربانی و احبار بر وفق آنچه از کتاب الهی به آنان سفارش کرده اند و بر آن گواهند، برای یهودیان داوری می کنند ؛ پس از مردم نترسید و از من پروا کنید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید ؛ و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده است ، حکم نکنند ، کافرنند". درین آیه فوق دیده میشود که برای یهودیان چنین سفارش شده که از طریق کتاب خود حکم کنند و اگر این مردم به غیر اساس تورات برای مردم شان حکم نمی کنند کافر میشوند.

#### تفسیر آیات مبارکه 83، 84 و 85 سوره آل عمران:

توضیح آیات مبارک سوره آل عمران به جواب آنانی است که ادعا میکنند اینکه وقتی که مردم قرآن مجید و حضرت محمد (ص) را قبول نکنند، کافر هستند. خواه مخواه از مردم اُمی گله و شکایه نیست و اما وقتی دانشمندان همچو مطلب را ندانسته اند ، ما به یاد همان گفته مشهور می افتیم که «اگر این مکتب است و این ملا ، حال طفلان خراب می بینم»

قبل از اینکه به تفسیر آیات برویم باید یک موضوع عمده را در خلقت یاد آور شویم و آن این است که از نگاه انتروپولوژی اسلامی یکی از زیبایی های خلقت بشری ، گوناگونی فرهنگ هاست. از آنجائیکه انسان جزء طبیعت است و طبیعت جزء انسان است ، برای اینکه طبیعت و انسان همدیگر را تعارف کرده باشند ، باید گوناگونی داشته باشند. به یک باغ قشنگ نگاه کنید همه گونه نباتات و گل ها در کنار هم اند و به زیبایی باغ می افزایند. چون انسان جزء همین خلقت است پس باید اقوام مختلف با زبان های مختلف ، نژاد مختلف ، ادیان مختلف ، رنگ پوست مختلف و دید و تفکر مختلف وجود داشته باشد تا خلقت به تکامل رسیده باشد. هرگز تصور کرده میتوانید اگر همه جهان هستی سیاه و یا سرخ (قرمز) باشد؟ مردم سیاه یا سرخ باشند. آسمان سیاه یا سرخ باشد. هر طرف نگاه کنید سیاه باشد یا همه سرخ باشد. این مغایر خلقت است و چون طبیعت تعدد گوناگونی دارد ، انسان باید تعدد فرهنگی و فیزیکی داشته باشد. سیاه پوست و زرد پوست و سفید پوست همه یک طبیعت طبیعی گوناگون را تعارف میکنند. به عبارت دیگر چیزی که امروز در دانشگاه ها زیر عنوان تعدد فرهنگی و یا Multiculturalism تدریس میکنند ، قرآن مجید چهارده قرن پیش به جهانیان ارزانی کرده و خداوند درین مورد چنین می گوید:

در سوره روم آیه بیست و دوم میخوانیم ” و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شما؛ بیگمان در این برای دانشمندان مایه‌های عبرت است “

در سوره حجرات آیه سیزدهم میخوانیم که : ”ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنائی یابید، بیگمان گرامی ترین شما در نزد خداوند پر هیزگار ترین شماست؛ که خداوند دانای آگاه است “

در سوره رعد آیه سی و یکم که در بالا تذکر دادیم و تکرار احسن است میخوانیم که : ”اگر خداوند می خواست همه مردم را هدایت میکرد “

آیات فوق از تعدد فرهنگی در جامعه بشری آگاهی میدهد و آیه سوره رعد به وضاحت می‌رساند که اگر خداوند میخواست، همه مردم مسلمان می بودند. در حالیکه خداوند خواسته که گوناگونی فرهنگ‌ها که دین یک جزء آن است در جهان خلقت وجود داشته باشد. نه تنها که آیات فوق به ما می‌رساند که گوناگونی فرهنگی از اساس خلقت است ، آیات سوره آل عمران صریح می‌رساند که آنائیکه قرآن و محمد (ص) را قبول نکرده اند ؛ نه میتوان کافر خطاب کرد. آیات چنین است:

” آیا دینی جز دین الهی را می جویند، حال آنکه هر آنکس که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه فرمانبردار او هستند، و به سوی او باز گردانده می‌شوند “ ( آیه 83).

” بگو به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگار شان داده شده ، ایمان آورده‌ایم ، [و] بین هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم. “ ( آیه 84).

” و هر کسی که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است. “ ( آیه 85)

در آیه هشتاد و سوم سوره آل عمران می‌بینیم که نه عیسویت مطرح است و نه اسلام. اصل موضوع درین جا تسلیمی به ذات اقدس الهی است و بس. در آیه هشتاد و چهارم ، باز هم اسلام محمدی مطرح نیست بلکه همه تسلیم به خداوند باشند.

در سوره آل عمران آیه 85 میخوانیم اینکه ” و هرکس که دینی غیر از اسلام بر گزیند، هرگز از او پذیرفته نمیشود و او در آخرت از زیانکاران است “

درین آیه مقصد از اسلام ، مسلمان بودن فقط از نگاه شرعی نیست بلکه هدف از اسلام به معنی لغوی و لفظی آن این است که تا انسان به رضای خداوند تسلیم نشود صلح در قلب او جاگزین نمیشود. و راهیاب نمی گردد. در تفسیر این آیه علامه عبدالله یوسف علی مفسر قرآن مجید می نویسد اینکه ”موقف مسلمان روشن است. او ادعا نمی کند که دین او منحصر به خود اوست. اسلام یک دین فرقه ئی و نژادی نیست. از نظر اسلام همه ادیان آسمانی دارای یک اساس هستند، زیرا حقیقت یکی است. اسلام در اساس همان دینی است که همه پیامبران آن را ابلاغ کرده اند. در واقع اسلام عبارت است از اینکه انسان با فهم و رضامندی

اراده و خود را به اراده خداوند تسلیم کند. اگر کسی به غیر ازین، دین دیگری می‌خواهد او چیزی را مخالف فطرت خویش و نیز مخالف اراده خداوند خواسته است (و این قطعاً پذیرفته نمی‌شود). این نوع انسان‌ها نمیتوانند هدایت شوند، زیرا آنها قصداً و عمدتاً از راه راست انحراف ورزیده‌اند. در تفسیر نمونه می‌خوانیم که در آیه 85 سوره آل عمران "قرآن مجید اسلام را به معنی وسیع تفسیر کرده و می‌گوید تمام کسانی که در آسمان و زمین‌اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان‌اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم‌اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتها گروهی از روی اختیار (طوعاً) در برابر "قوانین تشریحی" او تسلیم‌اند و گروهی بی‌اختیار (کرهاً در برابر "قوانین تکوینی" او. (تفسیر نمونه جلد دوم صفحه 643).

باز هم می‌رویم سراغ آیات 135 و 137 سوره بقره:

آیات 135، 136 و 137 سوره بقره موضوع روابط ذات البینی ادیان توحیدی را بیان میدارد. ما درین جا آیه‌های 135 و 137 را برای ثبوت موضوع نقل قول می‌کنیم. آیه 136 همانند آیه 84 سوره آل عمران است و از تکرار احسن خود داری می‌کنیم.

” و گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا راه یابید، بگو چنین نیست، بلکه [رستگاری در] آیین ابراهیم پاکدین است که از مشرکان نبود.“ (135)

” پس اگر به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، راهیاب شده‌اند و اگر روی برتافتند، بیشک در ستیزند، خداوند تو را در برابر آنان حمایت کند، و او شنوای داناست.“ (137).

درین دو آیه فوق‌الذکر مطلب شریعت اسلامی نیست بلکه اشتراک توحید بین ادیان است که رستگاری را در خدا شناسی توصیف میکند. در آیه 137 متذکر می‌شود که اگر یهودان و ترسایان در ستیز باشند با انهم قضاوت را خداوند برای خود مختص ساخته و ایشان را مشرک و کافر خطاب نکرده است و این آیه به مسلمانان چنین می‌رساند که آن‌ها را به حال خود شان بگذارید. اینکه چرا اهل کتاب شریعت مسلمانان را نمی‌پذیرند، این به دلیل آن است که در سوره مائده پس از آنکه در باره هر سه دین توحیدی یعنی یهودی، مسیحی و اسلام صحبت به عمل می‌آید، به پیروان هر سه دین گفته می‌شود «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» (آیه 48 سوره مائده) یعنی «برای هر یک از شما شریعت و روش معین ساخته ایم». بناءً عدم قبول شریعت ما برای اهل کتاب دلیلی برای کفر شان نمی‌گردد. و در صورتی که شریعت جدا باشد بالضروره پیامبر نیز جدا می‌گردد و اما در مسأله توحید همه انبیاء با همه امت‌های خود باید شریک باشند. در همین راستا در صحیح بخاری (تفسیر ابن کثیر) حدیثی را از پیغمبر اکرم (ص) بدین وجه می‌آورد که «نَحْنُ مَعَاثِرُ الْأَنْبِيَاءِ إِخْوَةٌ لِعَلَاتِ دُنْيَانَا وَاجِدٌ» یعنی «ما گروه‌های انبیاء برادران پدری همدیگریم و دین ما یکی است». درین جا مراد از دین همان توحید است.

در آیه 64 از آل عمران آمده است که ترجمه ” بگو ای اهل کتاب بیایید تا بر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچگونه شریکی نیآوریم و هیچکس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدائی بر نگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانداریم.“

باید دقت کنیم که درین پیام چه چیز میان ما و اهل کتاب مشترک است که این آیه مسلمانان و اهل کتاب را به آن دعوت میکند، شریعت نیست به دلیل اینکه در بالا آیه 48 سوره مائده را آوردیم که برای هر دین شریعت و روشی معین شده است بلکه همان دین واحد انبیاء مطرح است چونکه از زبان رسول اکرم (ص) نقل قول کردیم که انبیاء برادران پدری همدیگرند و دین شان یکی است. بناءً پیامبران همراه با امت های خود که مؤمن به توحید اند خود نمیتوانند مؤمن به، توحید باشند. هر پیامبر چه حضرت محمد (ص) باشد و چه حضرت عیسی (ع)، در امر توحید به عنوان (هدف) جا ئی ندارند و اما مترجم صحیح البخاری بزبان انگلیسی، پیروی از حضرت محمد (ص) را بنام (توحید اتباع) یاد میکند و درواقع میخواهد (وسیله) را با (هدف) عوضی بگیرد. و موضوع و مضمون آیه مبارکه 31 از سوره توبه در حق ما مسلمانان نیز اتفاق خواهد افتاد که میگوید: ترجمه ” اینان احبار و راهبانان و مسیح بن مریم را به جای خداوند به خدائی گرفته اند، حال آنکه فرمانی جز این به آنان داده نشده است که خدای یگانه را بپرستند [ همان خداوندی] که خدایی جز او نیست، [و] منزله است از شریکی که برای او قائل می شوند.“

و اما در ارتباط اسلام با اهل کتاب، باید گفت که بنا بر روایتی که حضرت عبدالله ابن عباس (رض) از رسول اکرم (ص) آورده اند، آمده است، میخوانیم که ” کَانَ النَّبِيِّ يُحِبُّ مَوَاقِفَ اهل الكتاب فيما لم يؤمر فيه كان اهل الكتاب لیسدلون اشعارهم و کَانَ المشركون یفرقون فسَدَلَ النَّبِيُّ ناصية ثم فرق بعد . “ (صحیح البخاری به شرح فتح الباری. حدیث شماره 5917). یعنی نبی مکرم در موردی که برای وی در آن امری داده نشده بود، دوست میداشت که با اهل کتاب موافقت کند. اهل کتاب موهای خود را دراز میگذاشتند و مشرکین برای خود فرق باز میکردند و پیامبر خدا (ص) موی (مقدم سر) پیشانی خود را دراز میگذاشت و بعد برای خود فرق باز میکرد.

چون دین اسلام، کاملترین ادیان توحیدی است نسبت به دو دین دیگر، از جامعیت و کمال بر تری بهره دارد و ما در سوره انعام آیات 83 الی 90 میخوانیم: ترجمه-

و این حجت ماست که به ابراهیم در برابر قومش بخشیدیم؛ هر کس را که بخواهیم مرتبه هایی بلند فرامی بریم؛ بیگمان پروردگار تو فرزانه داناست. (83)

و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم [و] همه را هدایت کردیم؛ و نیز پیش از آن نوح را راه نمودیم و داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را که [هدایت کردیم] و اینگونه، نیکوکاران را پاداش میدهیم. (84)

و [نیز] زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را، که همگی از شایستگان بودند. (85)

و [نیز] اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را و همگی شان را بر جهانیان بر تری دادیم. (86)

و برخی از پدران شان و فرزندان شان و برادران شان را؛ آنان را بر گزیدیم و به راهی راست هدایت کردیم. (87)

این هدایت الهی است که هر کس از بندگانش را که بخواهد به آن راه می نماید، و اگر شریک ورزیده بودند، اعمالشان تباه شده بود (88)

اینان کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت بخشیدیم؛ پس اگر اینان به آن [شریعت الهی] کفر ورزند، قومی را به گماریم که به آن کافر نباشند. (89)

اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است، پس به هدایت آنان اقتدا کن؛ بگو برای آن از شما مزدی نمی طلبم؛ آن جز پند آموزی برای جهانیان نیست. (90)

مطلب عمده که درین آیات مبارکه فوق آمده است این است که به پیامبر خدا (ص) که پیامبر آخر الزمان و خاتم النبیین است، گفته شده که تو به پیامبران گذشته اقتداء کن تا همه امت های پیشین از همه انبیاء که در جهان باقی مانده اند، به تو اقتداء کنند. چون هر پیغمبر، بعد از خود، به پیامبر بعد از خود بشارت میداده و چون پیغمبر دیگری مبعوث نمیگردد، بناءً این پیام آخری در واقع آخرین پیام است. همچنان، مطلب عمده دیگری که درین جا قابل بحث است این است که وقتی به پیغمبر آخرین و خاتم النبیین گفته می شود که تو به دیگر پیامبران اقتداء کن، این به معنی این است که شریعت های امت های گذشته، شریعت مسلمانان هم هست و این مبحثی است که در کتاب های درسی اصول فقه عنوان شده است.



## مسأله اولوالامر

### آیا مسلمانان میتوانند کفار و اهل کتاب را اولوالامر خویش انتخاب کنند؟

این یک مسأله دیگر است که یک عده مسلمانان در فهم آن به بیراهه رفتند. جواب سؤال را در سوره آل عمران آیه بیست و هشتم می‌یابیم و آنرا مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌دهیم. آیه چنین است:

”مؤمنان نباید که کافران را به جای مومنان دوست بگیرند، و هر کس چنین کند از [لطف و ولایت] خداوند بی بهره است، مگر آنکه از آنان به نوعی تقیه کنید؛ و خداوند شما را از خودش بر حذر می‌دارد؛ و بازگشت به سوی خداوند است.“

در دوره جهاد افغانستان بر علیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، و اقامت سران مجاهدین در دوره پشاور، پاکستان، فهم و برداشت از آیه فوق بین افراد جمعیت اسلامی به رهبری مرحوم استاد ربانی و آقای حکمتیار بگو مگو های فراوانی داشت. علت آن این بود که اکثراً آن گروه از فقه جهاد آگاهی نداشتند. در نتیجه ی فهم نا کافی به این باور رسیدند که نباید با ”کفار“ روابط و علانق داشته باشیم. به همین دلیل هر نوع رابطه را با جهان خارج به غیر از کشور های اسلامی غیر مجاز و ناروا می‌دانستند؛ بی‌خبر از آنکه جنگ و صلح یکی از روابط بین الدول عمومی است. درین کشمکش فقهی، جمعیت، موقف معتدل تری نسبت به حزب اسلامی داشت. حزب اسلامی بسیار جدی و تند درین موضوع برخورد میکرد. دلیل آشکارا این بود که رئیس حزب اسلامی نسبت به جمعیت خواه مخواه در امور اسلامی کمتر بهره داشت. به هر حال هر دو، جمعیت و حزب اسلامی حاضر نبودند بپذیرند که منظور و هدف از آیه بیست و هشتم سوره آل عمران ممانعت مسلمانان از طرح دوستی و یا عدم دوستی با کفار نیست و به اشتباه، تعبیر (اولیاء) را که در متن عربی آمده به (موالات) ترجمه کرده بودند و فهمیده بودند. نه حزب و نه جمعیت در آن جو آشفته، آمادگی آنرا نداشتند تا بفهمند که برای چه انگیزه‌ای اصطلاح (اولیاء) را که با نخستین نگاه وضوح و صراحت خاص به خود دارد، به اصطلاح دیگری (موالات) که نه با محتوی همین آیه بیست و هشت سوره آل عمران و نه هم به آیات ماقبل آیه بیست و هشتم همخوانی دارد، تعویض کرده اند. تعبیر اولیاء به موالات داستان غم انگیزی دارد زیرا قدیمترین مفسرین اولیاء را به مفهوم موالات گرفته اند. حالآنکه وقتی از نگاه فقه اللغه به مسأله توجه می‌کنیم، در می‌یابیم که اولیاء از ولی گرفته شده است و کلمات مشابه آنرا به همین ترتیب جمع می‌کنیم مانند شقی= اشقیاء، تقی= اتقیاء، نبی= انبیاء، غنی= اغنیاء. در بحث ما، مسأله اولیاء امور را به کار می‌بریم. مراد و منظور این است که مسلمانان در امور سیاسی و بین‌المللی میتوانند با کفار به تماس شوند، به مفاد مسلمین مذاکره کنند، و اما نه می‌توانند که به آن‌ها اجازه دهند تا مسلمین حق خود ارادیت خود را از دست بدهند و یا زیر یوغ استعمار و استثمار قرار گیرند. «ولی» در لغت ”دوست“ معنی میدهد. اما هدف ازین دوستی این نیست که مسلمانان دین خود را مصالحه کنند و یا در اثر دوستی منافع دینی قلمرو خود را از دست دهند، چنانچه همینطور شده است. وقتی آیات پیش از آیه بیست و هشتم یعنی آیات بیست و پنجم الی بیست و هفتم را می‌خوانیم، خداوند چنین میگوید:

تا اینان در روزی که شکی در فرارسیدن آن نیست و گردش آن آوری و به هر کس جزای کردارش به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نرود، چه خواهند کرد؟ (آیه 25).

بگو خداوندا، ای فرمانفرمای هستی، به هر کس که خواهی فرمانروانی بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروانی بازستانی؛ و [تویی که] هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی خوار کنی؛ [سررشته] خیر به دست تو است؛ تو بر هر کار توانایی (آیه 26).

از شب بگاهی و بر روز بیفزایی و از روز بگاهی و بر شب بیفزایی، و زنده را از مرده بر آوری و مرده را از زنده؛ و هر کس را خواهی بی حساب روزی دهی (آیه 27).

اول باید توجه کنیم که از نگاه قرآن شناسی آیات به هم یک تسلسل دارد. درین بحث آیه بیست و هشت سوره آل عمران به آیات قبلی تسلسل و با هم ارتباط دارد. درین آیات قبلی سخن بر سر ملک و مالک است و قدرت و ذلت و عزت و شب و روز و مرگ و زندگی. یعنی اصل سخن بر محور حق تعیین سرنوشت انسانی است نه اتخاذ تصمیم راجع به عدم عقد پیمان دوستی با کفار. و رابطه مودت و دوستی با کفار از خود شرایطی دارد که ذیلاً عنوان می‌کنیم:

الف – تصنیف و طبقه بندی قرآن

ب – هدف همزیستی با کفار

روابط فردی و حتی کشوری میان مسلمانان و غیر مسلمانان چه کافر باشند و چه اهل کتاب، بروی همان ضوابط و معیار های استوار است و پی ریزی شده که اساس آن اصل آزادی، حفظ تمامیت ارضی، حمایت از حقوق انسانی و امور مربوط به آن میباشد. ببینیم خداوند در سوره ممتحنه آیات هشتم و نهم چه فرموده است:

خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کار زار نکرده اند، و شما را از خانه و کاشانه تان آواره نکرده اند، نهی نمی‌کند از اینکه در حقشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید؛ بیگمان خداوند دادگران را دوست دارد (آیه 8).

خداوند فقط شما را از کسانی که با شما در کار دین کار زار کرده اند و شما را از خانه و کاشانه تان آواره کرده اند و برای راندن تان [با دیگران] همدستی کرده اند، نهی می‌کند از اینکه دوستشان بگیرید، و کسانی که دوستشان بگیرند، آنانند که ستمکار هستند (آیه 9). دلیل که اکثر کشور های اسلامی اسرائیل را به رسمیت نه می‌شناسد همین است که اسرائیل مردم فلسطین را از خانه و کاشانه شان آواره کرده اند.

دو آیه فوق به وضاحت می‌رساند که شرط قطع و وصل روابط چه گونه است. آیت فوق نهادی است برای افراد و امت اسلامی که چگونه روابط و علائق خود را با امت های غیر مسلمان عیار کنند و شرایط و اوضاع خاص خود را تشخیص کنند و قسمیکه لازم است عمل کنند تا به مفاد مسلمین باشد. قسمیکه قبلاً تذکار رفت تا جائیکه مسلمانان زیر استثمار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نروند، قرآن دوستی مسالمت

آمیز و روابط بین الدول و احترام متقابل بین مردم گیتی را منع نه می کند. طرز اصلی که در فهم و تفسیر آیات قرآن مجید ، رعایت دقیق آن بطور مطلق ضروری است ، این است که در کنار نظم قرآن و یا الفاظ قرآن که عام و کلی می باشد خصوص اسباب نزول آیات را نیز باید در نظر گرفت. و طوری نشود که آیاتی را که در حق کفار و غیر مسلمانان نازل شده است تنها با استفاده از عام بودن الفاظ بدون آنکه خصوص سبب آنرا ملاحظه نماییم ، همان را در مورد مسلمانان هم تطبیق کنیم و بکار بندیم. همان اسلوبی را که خوارج پیشه خود ساخته بودند و امروز هم گروه های تکفیری مانند سلفی ها پیشه خود ساخته اند. دردو آیه که در بالا تذکار یافت ، حکم آن عام است ( نهی میکند و نهی نه میکند ) و میان نفی و اثبات چیز دیگری وجود ندارد. همچنان سبب نزول آن دائر به نفی و اثبات است. یا با عقیده دینی شما می جنگند و شما را آورده میکند و یا نه می جنگند و شما را آورده نه می کند. به هر صورت آن، یا دوست است و یا دشمن. این فرمایش قرآن مطابق به شرع و عقل و حتی حکمت عامیانه است. در رابطه به طرح دوستی به معیار جهانی میتوان یک فرمول کلی را بدست آورد و گفت که معیار مبسوط میان دولت ها و ملت ها در امر دوستی و دشمنی ، احترام و یا عدم احترام به اصل حق تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی است.

با این بیت از اقبال لاهوری به بحث خود خاتمه میدهم

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد که دهقانش برای دیگری کشت

### آیا چون اهل کتاب ، تورات و انجیل را تحریف کرده اند ، کفار هستند؟

سؤال طرح شده که اهل کتاب به شهادت قرآن کریم ، کلام خدا را که در تورات و انجیل نازل شده است ، تحریف کرده اند ، پس چگونه ممکن است ایشانرا صاحب ایمان بگوئیم؟ چون در چند آیه از قرآن مجید در وصف اهل کتاب آمده است که ما آنرا بر می شماریم:

اول – آیه 46 سوره نساء که می گوید: يُحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

دوم – آیه 13 سوره مائده که می گوید: يُحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

یعنی کلمات [کتاب] را از مواضع خود تحریف می کردند

با ملاحظه به تفسیر ابن کثیر در می یابیم که ابن کثیر تحریف را معادل با تأویل گرفته است. و تاویل همان روش تفسیر قرآن کریم است ( با تفاوت میان تفسیر و تاویل) که نخستین بار امام مفسران آنرا در تفسیر خود بکار برده است. مهم اینکه این مطلب در نزد اکثر علمای بزرگ یک روش شناخته شده است. پیامبر خدا (ص) در حق حضرت ابن عباس (رض) دعا کرده بودند که ” اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل“ ( بار خدایا در دین فقیهش بساز و تاویل را تعلیمش ده). اگر ما خود را متعهد بسازیم که

قرآن کریم را صرفاً بواسطه قرآن و حدیث تفسیر نمائیم ، به تاویل کمتر بها میدهیم و یا اصلاً هیچ بها نه میدهیم. شیخ ابن تیمیه با تاویلات متفاوتی که از مقوله تاویل بدست میدهد ، تاویل را نمی‌پسندد و در خارج از حلقه مفسران ، بعضی از شعراء مانند اقبال لاهوری با اشاره به گروه‌های مانند سلفی ها ، بیت جالب دارد که چنین گفته است:

زمن بر صوفی و مُلا سلامی      که پیغام خدا گفتند ما را  
ولی تاویل شان در حیرت انداخت      خدا و جبرئیل و مصطفی را

سلفی های که اصطلاح ادبی (مجاز) را در زبان عربی قبول دارند ولی در تعریف از نظم قرآن در آنجا که میگوید ”أنا أنزلنا قراناً عربياً“ ( ما قرآن را عربی نازل کردیم )، حاضر و آماده نیستند در قرآن که به لغت عرب نازل شده است، اصطلاح (مجاز) را بپذیرند . چون باین باورند که همه الفاظ در قرآن که استعمال شده ، به معنی حقیقی آن بکار رفته است و مجاز در قرآن وجود ندارد. غافل ازینکه بحث مجاز در مباحث بیشتر علوم و در علوم کلام و مخصوصاً در اصول فقه نقش عمده و تعیین کننده دارد. پیش از ظهور اسلام ، علمای اهل کتاب در فهم کتاب های دینی از فن تأویل استفاده میکردند و در زبان های خارجی آنرا به (هرمونا تیک Hermeneutics) عبارت میکنند و امروز برای حل مطلب از آن به مثابه یک روش پژوهشگری و تحقیقاتی در کنار دیگر طرز العمل های تحقیقاتی نه تنها در امور دینی بلکه علوم دیگر استفاده میکنند. برای ما مسلمانان که میخواهیم خود را از دغدغه و دلهره تحریف و تاویل در کتاب های آسمانی وارد آمده نجات دهیم و به آن ایمان بیاوریم ، قرآن صراط المستقیم بکار آمد و دستوری زیبا در آیه 136 سوره بقره بدست ما می‌دهد که می‌گوید: ”بگوئید به خداوند و آنچه بر ما و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و آنچه به پیامبران از سوی پروردگار شان داده شده ، ایمان آورده‌ایم ، و بین هیچ یک از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم.“

#### روش مسلمانان با اهل کتاب بر اساس نص قرآن مجید:

در سوره عنکبوت آیه 46 میخوانیم اینکه : ” با اهل کتاب جز به [شیوه ای] که بهتر است ، مجادله نکنید – مگر [با] کسانی از آنان که ستم کرده اند- و بگوئید به آنچه به سوی ما نازل شده و [آنچه] به سوی شما نازل گردیده، ایمان آورده ایم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم.“

پیام قرآن به اهل کتاب را در دعوت به توحید خواندیم با آنکه مؤمن هستند ، دلیل آن نمیشود که از شائبه شرک در آمان باشند چونکه بارها گفته‌ایم و بار دگر می‌گوئیم که ایمان مقابل کفر است و توحید مقابل با شرک. در آیه 106 سوره یوسف میخوانیم که ” و بیشتر شان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند.“ این آیه گواه آن است که شرک همراهی ایمان جمع می‌شود ( قابل تصور است). پیامبر خدا (ص) امت خود را پیهم از شرک بر حذر میداشت چنانکه در آیه سوره عنکبوت که در بالا اشاره کردیم به وضاحت می‌رساند که با اهل کتاب مجادله نکنید. این به مفهوم دیالوگ ( گفت و

شوند) بین الادیان است که اسلوب حکیم است و باید در امر ادب خلاف ، از خلاف ادب کار نگیریم زیرا هر سه دین توحیدی (چنانچه در صفحات اول تشریح کردیم) ، خانواده ابراهیمی واحدی را میسازند و تشکیل میدهند و گفت و گوی میان ادیان به گفتگوی میان تمدن‌ها می انجامد. و در کلمه توحید فرض این است که کلمه توحید ، توحید کلمه را باعث میشود. بناءً ادیان ابراهیمی وظیفه دارند که توحید را (پالوده) نگه دارند و به شرک (آلوده) نسازند. و اما موضوعگیری در برابر ظلم و ستم را نه می شناسد زیرا در آنصورت تبعیض به شکل دامنه دار آن دامنگیر می شود و هر گونه بی عدالتی دیگر را سبب میگردد. ژان پال سارتر فیلسوف فرانسوی (1905-1980) چه قشنگ گفته است « ما اروپائیان تا دو هزار سال به سیاهان به چشم (شئی) میدیدیم و ما (ذات) بودیم و آنها (موضوع). اکنون که سیاهان بیدار شده اند به ما به چشم (شئی) می بینند و آنها (ذات) اند و ما (موضوع).

## مسلمانان امروز در دهکده جهانی

زمانی که به تاریخ اسلام نگاه می کنیم ، دو گروه موقعیت خاص در اسلام داشتند و در سرنوشت تاریخ نقش عمده بازی کرده اند و آنها عبارت بودند از مهاجرین و انصار. یک گروه دیگر مسلمانان هم وجود داشت که آنها نه از مهاجرین بودند و نه از انصار. آنها هجرت نکردند و در همان موطن و زادگاه اصلی خود باقی ماندند. قرآن در مورد اینها در آیه 72 سوره انفال چنین می گوید:

”کسانی که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند؛ و در راه خدا به مال شان و جان شان جهاد کرده اند، همچنین کسانی که [ایشان را] جا و پناه و یاری داده اند، اینان دوستان همدیگرند؛ و کسانی که ایمان آورده اند، ولی هجرت نکرده اند، شما از دوستی [وتوارث] آنان برخوردار نمی شوید، مگر آنکه هجرت کنند؛ و اگر در کار دین از شما یاری خواستند بر شماست که یاری کنید مگر در برابر قومی که بین شما و ایشان پیمانی باشد؛ و خداوند به کار و کردار شما بیناست.“

به تعقیب آن ، آیه 73 همین سوره به بهترین وجه پیامد عدم رعایت دستور آیه 72 را چنین تعبیر مینماید:

و کافران دوستان همدیگرند؛ اگر به این [سفارش] عمل نکنید، در این سرزمین فتنه و فساد بزرگ بر پا می گردد.

از نگاه روابط ذات البینی اسلامی، نصرت و مدد رسانی از طرف یک کشور اسلامی برای افراد و یا گروه های مسلمان که تحت ستم استعماری یک کشور غیر اسلامی حیات به سر می برند، شرط اول این است که در مرحله اول به خواست و تقاضای همان افراد و گروه های وابسته است که زیر ستم زندگی دارند. شرط دوم اینکه ، در مرحله دوم ، بایستی که همان کشور مدد رسان با همان کشور غیر اسلامی مورد بحث ، قبلاً کدام پیمانی منعقد نکرده باشد. در غیر این دو شرط متذکره ، اگر مداخله صورت میگیرد، باعث آن میگردد که فتنه و آشوب و فساد بزرگی بوقوع بپیوندد. در حال حاضر، القاعده و طالبان مخالف آیه 72 سوره انفال عمل میکنند و قتل و قتال را در افغانستان به راه انداخته اند. مگر آیا گروه

القاعده و طالبان خبر نداشتند که افغانستان با کشور های اسلامی و از جمله عربستان سعودی داخل پیمان بودند ؛ نظر به آیه 73 سوره انفال؟ خوب است درج این تحقیق کنیم و یاد آور شویم پند حضرت عمر (رض) را که گفته بود: ” تَعَلَّمُوا قَبْلُ أَنْ تَسُودُوا“ ( یاد بگیرید قبل از اینکه می‌خواهید سیادت و آقائی کنید). امروز کشور های جهان چه اسلامی و چه غیر اسلامی بوسیله شبکه از پیمانها و قرارداد ها بهم وابسته شده‌اند که همه جهان موقعیت یک دهکده جهانی را پیدا کرده است. دیده می‌شود که حتی (علاقه غیر) که آخرین سرزمین بی‌صاحب در جهان است، از آسیب در امان نه می‌ماند. شر و فساد که امروز ، مخصوصاً در کشور ما گسترده شده نتیجه سوء فهم گروه القاعده و طالبان از احکام قرآن ، شرع اسلام و تاریخ اسلام است.

## منشور نامه امتیازها ی که از جانب

### حضرت رسول اکرم محمد مصطفی (ص)

به راهبان عیسوی صومعه ء سنت کاترین که در سال 628 عیسوی  
تقدیم شده است.

(گرفته شده از کتاب تاریخ اسلام از 570 الی 1950 عیسوی اثر دکتور اکرم ظهور)

این پیغام از جانب محمد ابن عبدالله من حیث یک پیمان به آنانیکه عیسویت را قبول کرده اند، خواه نزدیک اند و  
یا دور، ما با ایشان هستیم

بر حق، که من، خدمتگاران دین، انصار و پیروان من از ایشان دفاع می‌کنیم برای اینکه عیسویان  
شهر وندان من اند. به نام خداوند که من هر آنچه‌یکه ایشان را ناراضی بسازد در مقابله خواهم بود.

اکراه بالای شان نیست

نه قضات شان از کرسی قضا و نه راهبان شان از کلیسا ها بیجا خواهد شد

هیچکس حق ندارد عبادتگاه شانرا تخریب کند، صدمه برساند و یا اجناس آنرا به خانه‌های مسلمانان انتقال  
دهد.

هر آن کسی که همچو عملی را انجام دهد، پیمان خود را با خداوند نقض کرده و پیامبرش را اطاعت  
نکرده است.

حقا که این‌ها متحدین من هستند و پیمان امن دارند در مقابل آن موارد که نفرت دارند.

هیچ کس حق ندارد که ایشان را به سفر وادار کند و یا مجبور شان سازد که جنگ کنند. مسلمانان برای شان  
می جنگند.

اگر یک زن عیسوی با مرد مسلمان ازدواج میکند، انعقاد نه می‌پذیرد مگر اینکه زن خودش راضی باشد.

شوهر مانع شده نه می‌تواند که زن کلیسا نرود و یا عبادت نکند

کلیسیا های شان باید احترام شود نه کسی مانع ترمیم آن شده میتواند و نه مانع مقدس بودن پیمان های مذهبی  
شان.

هیچ ملت مسلمان نه می‌تواند از این پیمان تا به روز آخرت ( تا که جهان باقی است ) بی اطاعتی کند

## مؤخره بر پرسش ها و پاسخ ها

با اینکه در ورای این تحقیق ما ثابت ساختیم که عیسویان و یهودیان نه مشرک اند و نه کافر، اما با اینهم یک بحث فلسفی و علم منطق را برای پرسشگر ما که در پیشگفتار این تحقیق نوشته‌شان را نقل قول کردیم، تقدیم می‌کنیم تا موضوع کاملاً دانسته شود. گفته بودند که «لفظ کافر مشتق از کفر به معنای پوشش و پنهان کردن است. به اصطلاح قرآن کلمه کافر به هر نا مسلمانی چه دهری، چه مشرک، چه اهل کتاب، اطلاق می‌شود. شخص ناسپاس و کشاورز را نیز کافر می‌نامند»

پرسشگر ما از مدت زمانی باینطرف که موضوع کفر و ایمان اهل کتاب در جمع ما افغانها عنوان شده، در اولین طبقه بندی خود از سه گروه کافر، مشرک، و اهل کتاب نام برده بودند. در همان نوشته اولی ما دو مطلب را مرتبط با هم را در دو بخش عنوان کرده بودیم. اول اینکه اهل کتاب کافر نیستند و دوم اینکه کافر به واسطه کفر خود کشته نمی‌شود. در اولین پاسخ به پرسشگر خود حالی نموده بودیم که کافر به مقابل مؤمن و مشرک بمقابل موحد می‌آید. این بار خواسته اند که با دقت بیشتر و با احساس مسؤلیت آمدند و گفتند و نوشتند که (به اصطلاح قرآن، کلمه کافر به هر نا مسلمانی چه دهری، چه مشرک و چه اهل کتاب اطلاق می‌شود) ابتدا میکوشند تا دو اصطلاح کافر و نامسلمان را مرداف یکدیگر بسازند و بعد همین (نا مسلمان) را به سه گروه دهری، مشرک و اهل کتاب تقسیم و طبقه بندی نمایند که میتوانیم این طرح شان را با یک نمودار زیر، افاده نمائیم

#### کافر-----نا مسلمان

نتیجه دلخواهی را که میخواستند بدست بیاورند، این است که اهل کتاب کافر و نا مسلمان اند.

وقتی که ما نمودار فوق را ملاحظه می‌کنیم، متوجه می‌گردیم که هر دهری غیر از کافر است و مشرک غیر از کافر است و هر اهل کتاب غیر از کافر است. همچنان اگر مرادف آنرا که (نا مسلمان) است (بنا به طرح پرسشگر) ملاحظه نمائیم، این بار نیز، هر دهری غیر مسلمان است و هر مشرک غیر از مسلمان است و هر اهل کتاب غیر از نا مسلمان است. از نگاه علم منطق وقتی که ما یک تصور و یا یک مفهوم را به اجزای آن تقسیم می‌کنیم، قاعدتاً اجزاء و اقسام، با آنچه که مورد قسمت واقع گردیده، مخالف و متضاد نیستند زیرا که جزء آنند. اما اجزاء میان خود مختلف و متضاد بوده میتوانند. طور مثال ما حیوان را که از نگاه منطق مورد قسمت است به حیوان ناطق و حیوان غیر ناطق تقسیم می‌کنیم. (این هر دو جزء، جزء آنچه مورد قسمت واقع شده می‌باشند و میان خود مختلف و متضاد اند که یکی ناطق است و دیگری غیر ناطق).

در نمودار بالا، دهری و مشرک و اهل کتاب که اجزاء اند، غیر از کافر اند و همانطور غیر از (نا مسلمان) اند که مرادف با کافر فرض شده است و تفاوت دیگر درین تقسیم این است که اجزاء میان خود بجای تضاد هماهنگی دارند مثلاً مشرک و اهل کتاب که اجزاء اند، در پاره از موارد، با هم هماهنگی



دارند و در برخی حالات ندارند. مثل اینکه در ارائه طرح بالا یک اشتباه متودیک (طرحی) وجود دارد. قاعده این است که چون حرف نفی (نا) را بر سر یک اصطلاح میاوریم، نقیض همان اصطلاح را نتیجه میدهد و در علم منطق یک اصل است که میگوید (نقیض کُل شئی رفعه) یعنی [نقیض هر چیزی رفع و یا نفی آن است]. وقتی که ما (نا مسلمان) را نوشتیم، باید نقیض آنرا بنویسیم که آن (مسلمان) است. و هر اسم دیگری مثلاً اگر (کافر) را معادل و مرادف بگیریم که در طرح پرسشگر آمده است، ریشه اشتباه در همین نکته نهفته است. مرادف نا مسلمان باید نفی دیگری باشد. طور مثال وقتی که میگوئیم او نا مسلمان است، معادل آنرا میتوانیم بگوئیم که او مسلمان نیست و این همان مطلبی بود که ما قبلاً آنرا در بحث (غیر المغضوب علیهم) توضیح داده بودیم.

برای اینکه باز هم دچار اشتباه جدی نشویم وقتی که دو مقوله را با هم در نظر میگیریم، باید هم از اول، امکان چهار نسبت را میان آن دو، به بررسی و واریسی بگیریم. اول نسبت تساوی مانند نسبت میان انسان و حیوان ناطق. دوم نسبت تباین مثل نسبت میان حیوان و جماد. سوم نسبت عموم و خصوص مطلق مثل نسبت میان حیوان و انسان که حیوان مطلقاً نسبت به انسان عام و انسان نسبت به حیوان مطلقاً خاص است. چهارم نسبت عموم و خصوص من وجه که از یک رهگذر یکی خاص است و یکی دیگری عام؛ مانند نسبت میان (سنگ) و (سیاه) که یک ماده اجتماع دارند و دو ماده افتراق. ماده اجتماع مثال آن (سنگ سیاه) است. دو ماده افتراق شان یکی مثال (گاو سیاه) است که درین جا با ملاحظه ماده اجتماع (سنگ سیاه)، عام است و گاو خاص. و باز (سنگ سفید) با ملاحظه ماده اجتماع (سنگ سیاه)، سنگ عام است و سفید خاص. به اساس همین چهار نوع نسبت است که منطقیون، احکام و معانی منطق را به شالوده آن‌ها پی میافکنند و استوار میسازند. همچنان به همین اساس چهار نسبت اصطلاحات مانند دهری، مشرک و اهل کتاب را نسبت بیکدیگر به سنجش میگیرند. پرسشگر ما فرموده است که ”قرآن میفرماید: یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله (آیه 70 سوره آل عمران. یعنی ای اهل کتاب چرا به آیات خداوند کفر می ورزید. طوریکه ملاحظه می شود اطلاق کلمه کفر به اهل کتاب صریح و روشن است.“

این راست و درست است که کلمه (کفر) بر اهل کتاب اطلاق شده و صرف و نحو آن اشکالی ندارد و لی پرسشگر فراموش کرده که فهم و برداشت از یک جمله به دو نکته مهم و اساسی پیوند و ارتباط میگیرد. اگر ما بالفرض ساختار یک جمله را ندانیم نه می توانیم چیزی از آن استنباط یا استدلال کنیم. همچنان، اگر ترکیب جمله را بدانیم و اجزاء و مفردات آن را ندانیم، باز هم نه می توانیم چیزی از آن جمله بفهمیم و سر در بیاوریم. لذا ما باید نه تنها لغات را دقیقاً بررسی کنیم باید محتوی جمله را هم موشگافی کنیم. نزاکت که در فهم آیه است، دانستن یکی از مفردات آن است که آن عبارت از فعل (تکفرون) می باشد. اول اینکه تعریف کفر را مفصل در شروع این تحقیق بیان کردیم. در آیه مورد بحث یعنی آیه شماره 70 سوره آل عمران شأن نزول آن معلوم نیست. نه ما در اسباب نزول سیوطی یافتیم و نه در تفسیر ابن کثیر. اگر شأن نزول وجود می داشت، ما میتوانستیم قرینه را در مورد (تکفرون) معین سازیم. پس درین جا (تکفرون) همانا ناشکری ناسپاسی تفسیر می شود نه کفر بالله. در مورد تبصره اینکه کافر سزاوار آتش دوزخ است. درین جای شک نیست که کفر و شرک ماوای شان همان دوزخ است. اما هدف آیه از آنانی است که مرتکب کفر بالله شده اند نه غیر آن. لطفاً به آیه هفتم سوره ابراهیم توجه کنید: ”و آنگاه که پروردگار تان

اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود. “ اگر درین آیه کفر نعمت را به مقتضای (آن عذابی شدید) از رهگذر مجازات، معادل با کفر بالله بشناسم، بایستی دامنه کفر را به صورت عرض عریض آن با توجه به عدل و لطف الهی مد نظر گیریم. در همین راستا، آیه 97 آل عمران را نقل قول می‌کنیم که نهایت جهان شمول است

«در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است؛ و هر که در آن در آید در امان است؛ و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. “ این آیه فوق‌العاده در بحث ما حائز اهمیت است زیرا درینجا از حق خدا بالای مردم در قسمت حج خانه خدا صحبت در میان است؛ چه کافر باشد چه نا مسلمان چه دهری چه مشرک و چه اهل کتاب و. چه مسلمان نقطه قابل توجه درین است که (علی الناس) همه گروه‌ها و طوائف را در بر می‌گیرد و همه از رب العلمین است. با این شعر به بخت خود خاتمه می‌دهیم.

اگر در خواندن قرآن ثواب است

ثواب عمده در فهم کتاب است

در مورد پرسش‌ها، یک مطلب دیگر را هم مورد بحث قرار می‌دهیم و آن عبارت است از مسأله جزیه و ارتباط آن با جنگ و صلح می‌باشد

جزیه در اصل مُعَرَّب از (گزیت) در لاتین به معنی ما لیه است. برای کسانی که تحت الحمایه یک دولت اسلامی قرار می‌گرفتند، مقداری از مالیه برسم پرداخت هزینه دفاعی تعیین و مقرر می‌گردید که اگر به میل خود، در یکی از نهاد های دفاعی ثبت نام می‌کردند و داخل خدمت می‌گردیدند. این جزیه و یا مالیه از ذمه شان ساقط میشد و به صفت یک همشهری و هموطن شناخته میشدند. آنچه که در آیه مربوط به جزیه آمده، لحن پرداخت و شیوه فارمولبندی آن است. در آیه 29 سوره توبه می‌خوانیم که: ترجمه- “ با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشته خدا و پیامبرش را حرام نمی‌گیرند و دین حق نمی‌ورزند، کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند. “ تراجم مختلف باعث یک سلسله سوء تفاهمات شده است. خرمشاهی «خاکساران» ترجمه کرده است. فولادوند «با کمال خواری» ترجمه کرده است. در تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید اثر خواجه عبدالله انصاری به همت امام احمد میبیدی چنین می‌خوانیم: “ تا آنکه از دست خود نقد جزیه دهند و ایشان خوار و بی‌مقدارند! “ در تفسیر کابلی که در بین مردم افغانستان مروج است می‌خوانیم: “ که دهند جزیه را از دست خود در حالیکه ذلیل باشند “ در تفسیر نمونه می‌خوانیم: “ تا زمانی که جزیه را به دست خود باخضوع و تسلیم بپردازند. “ در تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی که توسط ملک فهد پادشاه عربستان سعودی به نشر رسیده می‌خوانیم: “ تا آنکه جزیه را از دست خود خوارشدگان بدهند. “ در تفسیر عطا الله فرهنگ قهرمانی می‌خوانیم: “ تا اینکه بدست خود جزیه دهند و احساس کوچکی و (فرمانبری) کنند “. در تفسیر حسینی «خوار شده» آمده است. می‌بینیم که در ترجمه چه تفاوت‌های موجود است. اساساً (الصاغر) در لغت به معنی آن است که

به خواری راضی باشد. یعنی درین جا اجباراً باید جزیه دهند. نه اینکه ایشان را از نگاه شخصیت کم شمرد. همین تراجم باعث بسیار تعصبات و تنگ نظری ها شده است. و از جانب مستشرقین و مستغربین از دیروز تا امروز تکرار شده می‌رود؛ غافل ازینکه اصل آیه چنین خطاب میکند که باید به دادن جزیه مجبور شوند و آنرا با تسلیمی در برابر حکم متواضعانه بپردازند. در تفسیر بالا تفسیر نمونه درست‌ترین به حساب می‌آید. جزیه در ادیان پیش از اسلام هم وجود داشته و درین جا داستان پطروس را با حضرت عیسی (ع) می‌آوریم اینک:

ماموران وصول مالیات خانه خدا پیش پطروس آمده و از او پرسیدند آیا استاد تان مالیه نمیده؟

پطروس جواب داد: البته که میدهد. (سپس وارد خانه شد تا موضوع را به عیسی (ع) بگوید). ولی پیش از آنکه سخنی بگوید؛ عیسی (ع) از او پرسید: پطروس چه فکر میکنی آیا پادشاهان جهان از اتباع باج و خراج میگیرند؟ و یا از بیگانگانی که اسیر شده اند؟

پطروس جواب داد: از بیگانگان

عیسی (ع) فرمود: پس اتباع از پرداخت باج و خراج معافند. ولی به هر حال برای اینکه ایشانرا نرنجانیم، بساحل برو و قلابی به آب بینداز و اولین ماهی را که گرفتی، دهانش را باز کن. سکه ای پیدا میکنی. برای مالیات ما دو نفر کافی است. آنرا به ایشان بده (انجیل متی. باب 17 از 22 الی 27. کتاب مقدس، ترجمه تفسیری شامل عهد عتیق و جدید. سال 1995 مسیحی، صفحه 915).

قابل یادآوری است که در تفسیر اسد به زبان انگلیسی آمده است که با توافق جزیه دهند در زمان جنگ. پس آیا بیگانگان که اسیران جنگی اند و از آنان مالیه مطالبه میکنند، خواه خواه احساس کوچکی میکنند، (در صورتی که ما تفسیر "احساس کوچکی" را استفاده کنیم). ولی شرایط جزیه نه بعد از جنگ و اسارت، بلکه پیش از جنگ و پس از آنکه میخواهند که مصالحه کنند و در قلمرو یک دولت اسلامی زندگی کنند و آنهم برسم هزینه دفاعی مطرح میشده است. و اما در قسمت اخذ مالیه از رعایا که حضرت مسیح آنرا از پطروس استفسار می نماید، نه به خاطر خوشنودی پادشاهان، بلکه تحت نام دیگری به اسم (زکوة) یاد میگردد که صرفاً بخاطر خوشنودی خدا و رسول خداست.

هر چند که تعبیر دوگانه مال خدا و مال قیصر در اسلام وجود ندارد، ولی مسلمانان امروز به تقلید از مسیحیت امروز و جاهلیت دیروز، با دست باز، در فصل و باب اصناف تقسیم اموال زکوة دستبرد میزنند و اسهامی را که خداوند متعال در قرآن مجید و سنت پیامبر (ص) کاملاً و دقیقاً معین گردیده، به خرج و حساب شرکاء شان می‌رسانند. پیغمبر خدا (ص) امت را بر حذر ساخته بود ازینکه قدم در قدم امت های پیشین بگذارند و پای در کفش دیگران کنند.

## نتیجه

در هیچ موضعی از قرآن مجید دیده نمیشود که اهل کتاب را خداوند کافر بالله و یا مشرک خطاب کرده باشد. هیچ حدیث از پیشوای بزرگ اسلام سید المرسلین در دست نیست که اهل کتاب را کافر و یا مشرک خوانده باشد. با ملاحظات و تحقیقات که درین رساله بیان کردیم، تاریخ اسلام نشان میدهد که مسلمانان با اهل کتاب روابط حسنه داشته اند و اهل کتاب در حمایت مسلمانان بوده اند. شواهد نشان میدهد زمانی که پروتستانها و کاتولیکها بین هم داخل جنگ بودند، کلیساهاشان در قلمرو اسلامی از گزند مصئون ماند. به حرمت آیه 92 سوره یونس که خداوند میگوید « پس [بدان که] امروز بدنت را [از دریا] برهائیم [ویر بلندی اندازیم] تا برای آیندگان مایه عبرتی باشد؛ و بسیاری مردم از آیات ما غافلند.»، مسلمانان صدمهئی حتی به ادیان غیر سماوی مانند دین بودائی نرساندند، چنانچه تا زمان طالبان که زیر افکار وهابی و سلفی هستند، مجسمه بلند بالای بودا در افغانستان نه تنها تاریخ کهن افغانستان را هویدا بود بلکه نمایندگی از بردباری و درک مسلمانان را از ادیان مختلف بیان مینمود. اسلام دین حرمت و حقوق انسانی است و اسلام به همه ادیان احترام دارد و روش زندگی همه مورد حرمت مسلمین بوده است. اسلام دین صلح و صفا بین همه افراد بشر است و امروز صلح جهانی متصور نیست تا اینکه صلح بین ادیان به وجود نیاید. یهودیان و عیسویان نه مسلمان هستند، نه کافر هستند و نه مشرک. از دیدگاه قرآن مجید یک موقف خاص خود را دارند که همانا ایشان را اهل کتاب خوانده است و بس و ما مسلمانان پیرو آخرین پیامبر خداوند حضرت محمد (ص) ایشان را مردم اهل کتاب میخوانیم که حکم قرآن است. تعصب و تنگ نظری صلح جهانی را بر هم میزند چنانچه بر هم زده است. جنگ ادیان نه باید به خاطر عقاید باشد و جهان توسط خداوند چنین اراده نشده است که همه یک دین داشته باشند.

از دید قرآن اهل کتاب ناسپاس است و اما کافر و مشرک نیست. از دید قرآن مشرک، همانا مشرکان مکه میباشند که کتاب آسمانی ندارند. از دید قرآن کفار و مشرک همانا کفار مکه است که قرآن ایشان را قوم بی کتاب خطاب کرده است (آیه 20 سوره آل عمران). قرآن همیشه مشرکین و اهل کتاب را جداگانه در آیات خطاب کرده. در سوره بقره مشرکین بطور مطلق آمده است. وقتی که مشرکین و کافرین بطور مطلق ذکر می شود، نمونه اعلائی آن در نظر گرفته میشود. عیسویان دو خدا را پرستش نه می کنند بلکه از طریق حضرت عیسی (ع) می خواهند به خداوند برسند. مسلمانان هم یک خدا را پرستش میکنند و از طریق حضرت محمد (ص) خدا را پرستش میکنند کسی مسلمانان را مشرک نه می خواند.

علمای اسلام تا حال چندین بار با روحانیون کلیسا گردهمایی های داشته اند که در مورد صلح جهانی و همچنان دیالوگ میان ادیان باشد. در دسامبر 1967 مسیحی بود که پاپ پال ششم یک نامهء حسن نیت به علامه ابو العلامه مودودی نوشت و همکاری خود را و همکاری وی را در جهت داعیهء صلح تقاضا و پیشنهاد کرد تا اول جنوری 1968 را مشترکاً روز جهانی صلح اعلام نمایند. همچنان علمای سعودی نشست با روحانیون کلیسای اروپا زیر عنوان «دکترین اسلامی در مورد حقوق بشر» داشتند که کتاب آن در سال 1972 به زبان انگلیسی به نشر رسید.